مخصوص گردید و در زمان عیسی تولیت حکومت آن ولایت بقیاصره روم رسید و مدت دویست سال بین جیش او استقلال داشتند و بعد از آن حکومت
حکومت نمودند و در آواخر دولت ایشان ملوک بنی غسان ظهور کردند و آن ولایت را بحیطه تصرف آوردند و آن جماعت بنی امیه بر ایشان
بر سر نهادند و مدت پانصد و چهل و شش سال در حکومت بودند آخر ایشان جبله بن ایهم بن حارث بود که در زمان حکومت آن ملک شام بدست اهل
اسلام افتاد و اگرچه بعضی از آن ملوک که در زمان ایام استقلال خود حکومت نمودند و بعد از انقراض زمان خلفاء راشدین بنی امیه
ضبط نمودند اول ایشان معاویه بن ابی سفیان و آخر ایشان مروان حمار بود و در عصر ابو مسلم از خراسان خروج و با خلفاء و عبدالله سفاح بر
او تمکن خلافت خروج نمود و ملوک بنی امیه را بر تفرقه اکثر ممالک را از عالم نابود و ناچیز ساخت و بعد از انقراض دولت آنها عبدالله سفاح ملک
شام را بتمام خود عبدالله داد و بعد از او بدست اولاد بنی عباس افتاد و در سنه دویست و پانزده هجری بنی هودان در سنه خروج کرده شام را بحوزه
تصرف در آوردند و مدت سی و هشت سال در حیطه تصرف بنی عباس بودند در سنه دویست و هفتاد و هشت هجری اکثر بلاد اولیای بنی عباس
آنجا را مسخر نمودند و در دویست و نود هجری دولت طولونیه ظهور نمود و چندگاه مصر و شام در تصرف او بود و در سیصد و سی هجری دولت اخشیدیه
گشت و بعد از خلاف ایشان از ایران کیران در گذشت و در چهارصد و شصت هجری سلطان ملکشاه سلجوقی اکثر بلاد شام را ضبط کرده و تعلیم برادر خود
نمود و در چهارصد و نود و نه هجری طغرل تکین ترک خروج نمود بعد از آن شام را مسخر نمود و در پانصد و ده هجری ایلغازی نام از طرف ملک سلجوقی
حلب و نواحی آنرا ضبط کرد و در پانصد و بیست و سه هجری امیر سلجوقی عماد الدین آق سنقر زنگی حلب و نواحی آنرا در حیطه تصرف آورد و در سیصد و
نور الدین در پانصد و چهل و نه هجری جمیع ممالک شام را گرفت و در پانصد و هفتاد هجری ملوک ایوبیه از جانب اکراد بر ممالک شام استیلا یافتند و در
پانصد و هشتاد و پنج هجری هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان ولایت حلب و حمص را غارت کرده در قرب بیره جالوت با سلطان مظفر سیف الدین
غلام با عز الدین بادشاه مصری مصاف داد و شکست فاحش بر لشکر مغول و تاتار افتاد و در هفتصد و هفت هجری از طرف آسمان آتش بر اهل شام
نازل شد اکثر اماکن آنجا سوخت و در هفتصد و هشتاد هجری دولت ملوک ذو القدریه در مرعش و نواحی آن ظهور کرد و اسم در زمان ملوک مماليک
در آورده خروج نمودند و در هفتصد و هشتاد و چهار هجری ملوک چراکسه ظهور یافته بلاد مصر و شام را صاف کردند و در هفتصد و بیست و سه هجری سلطان
سلیمان بن سلطان بایزید خان قیصر روم بر ممالک شام و مصر اکثر عرب متولی شد از آن تاریخ تا اکنون که سنه هزار و دویست و سه هجریست
بجز ممالک شام در تصرف کارگزاران سلاطین آل عثمان است مدام گویند که مدت سیصد و ده ماه در آن کشور گردیدم و اکثر بلاد شام را دیدم و
جمعی از اکابر و اعاظم آنجا را رسیدم و آنچه ممالک شام مقام انبیاء عظام و اولیاء کرام و حکمای دین و عرفای صاحب یقین است و در تعریف و تمجید
آنچه مرقوم گردد بعضی قرین است مردم آنجا خوش سعید حساد کندم گون و نیکو چهره و از تمتع حسن و جمال و خلق و دلال بهره مند و ظریف و لطیف
ادیب و لبیب و خلیق و رفیق و در تعقل معانی و تفکر در امور و در مطالب متانت و قوی و بعدی جبلی ایشان در غیبت و حیات و حضور و صحت
شیرین بیان و بعضی اشعار و میوه‌های سرد سیری و فواکه گرمسیری فراوان و بعضی جبرات و نعمات در آنجا از آنست بعضی از آن بار بطریق
مذکور شد و بعضی بر مذکور خواهد شد ذکر شاهرود و نصیبین بجهت در رود و در نیم و ترنج بسیار و منتظمات بسیار و خوش و هوای دلکش و آب
قرب بر از خانه در دست و مزارع چند مضافات او است و آتش فراوان و آتش پرستی و آتش پرستش مذهب قدیمی از مزروعات شده
دیده شده و ذکر شاهران قصبه است از شیروان آتش متداول و هوایش گرمی مایل حاصل برنج و ابریشم است و مردمش گرمسیر و در گرمی
منتهی ترکی زبان و بر مذهب اصحاب اند ذکر شاهسون نام طایفه است که در زمان شاه عباس ماضی خود یافت باعث آن چنان بود که گروهی
از گروه ملک بحرانی قزلباشیه بر شاه عباس خروج کرده بودند حرارت بعد از آن شاه عباس فرمود شاه سون یعنی هر کس
دوست دارد بیاید بعد از مرقوم آمده و طاغیان شاه را شکست داده بود و آنجماعت شاهسون نام نهاد و اکنون میان آن طایفه جزو محلقه است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الشین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گلشن سیزدهم

[illegible]

حرف السین

[illegible]

[illegible] مسرت [illegible] از [illegible] غیب [illegible] کتوا امید صادق [illegible] رجا [illegible] است که [illegible] مخلص [illegible] و [illegible] و [illegible] کرده و اگر کسی خواهد که [illegible]
بر این [illegible] احوال [illegible] اطلاع یابد این کتاب [illegible] خواند و بنظر دقت دیده انصاف بر این [illegible] شاید [illegible] بیت [illegible] شدم [illegible]
هر که [illegible] دلیل [illegible] بیند [illegible] بیگان [illegible] کلام [illegible] است [illegible] آمده که الانسان مخبوء تحت لسانه بیت
آدمی مخفی است در زیر زبان این زبان پرده است بر در کاه جان چونکه بادی پرده را بر کشید سر من خانه بر باشد پدید کاندرین
خانه کسی یا گندم است گنج زر یا جو یا [illegible] است یا [illegible] گنج است [illegible] بر گمان زانکه بود گنج زر بی پاسبان [illegible]
آشرف [illegible] ذکر شمشا [illegible] است [illegible] از بلاد شام [illegible] کوه [illegible] جای [illegible]
و [illegible] مرغوب است ذکر شهر بابک قصبه است از قصبات [illegible] مخفی است [illegible] که اول [illegible]
ساسانیان [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] است [illegible] پاره قریه مضافات است [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و

گرده‌اند که سهل بن عبدالله و محمد سوار از آنجا بوده‌اند و سهل صاحب کرامات و مقامات بوده و بخال خود محمد سوار مرید بوده و در سال دویست و هشتاد و سه هجری
در بصره آسوده و سید ضیاءالدین نورالله بن محمد شاه صاحب تصانیف کثیره و سید قاضی نورالله بن سید شریف مؤلف کتب بغداد نیز آنجا طوی کرده‌اند
راقم گوید شوشتر را اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش خوشگوار و مناخش در موسم بهار رنگ چمن گیرد و قندها راست چنانکه شیخ نظامی در کتاب بیت
پیکر در وصف بهار شوشتر فرموده بیت همه عالم بهار شوشتری جایگاه قدر و دگر کشت بهری آنشهر در جای بلند اتفاق افتاده و جوانب
آن گشاده است و دور از بادها و احاطه دارد و از طرف مغرب نیز باز است و سه دروازه دارد و دیل بدایت محکم بر دو بسته‌اند و سه طرف شهر بر دو
متصل است و سمت جنوب او صحرایی وسیع است و قرب شهر را هفتاد خانه در آن است و نواحی خوب و قرای مرغوب مضافات است و سمت
شمال و مشرق آن شهر جبال و تلال قریب است و علامات آنجا یکی دو طبقه و سه طبقه است و بهر زمانها جمیعاً فوقانی و بطرف کوهستان لهذا
گرچه هوای آنجا بغایت حسن و در موسم تابستان بسیار چرکین است باغات و بساتین در آن سرزمین بغایت کم است اگر بوده خراب شده خوش
فواکه و غذایش از انار و نفایس میوه‌جات آن دیار بقعه امامزاده عبدالله بن حسن بن حسین اصغر بن علی زین العابدین است و قلعه سلاسل سمت
شمال شهر بر دو متصل است خالی از قبایلی نیست و جایی محکم است و مقام خضر و شان طرف مشرق واقع و شیخ شمس الدین و مادر سهل نیز بآن
طرف مدفون و شیخ محمد سوار در آنجا آسوده‌اند و آن دیار بکی منسوبی بذلک اهل شهر و قرا فارسی زبان و ایلاتش از عرب و بزرگان آنجا سادات عالی
درجات و بجمیع صفات حمیده آراسته‌اند و در صحت مروت و فتوت و غریب نوازی و مهمان داری و سایر علامات و مردمش عموماً در صلح و صداد و علم
و دانایی و هنرمندی در اقلیم بدیده کرده در عالم سیاحت بعضی از بلاد دیده کنایش بشیراز خود مشابه بوده‌اند مدینه شیراز و بعضی بگرگیان برابر بوده چون شهر اصفهان
و بعضی دیگر خود مشابه چیزی از آنش بود و تل تر مستر و چون ملک عربستان بنابر نسیان در حرف خا مذکور نشده لهذا در این مقام مناسب نمایند که
آن دیار ملک خوزستان گویند است بسمت توابع و مشتمل است بر بلاد و قریه و قصبات عزیزه و مواضع و گشاده و مراتع روح افزا و آبی از اقلیم سیم آبش خوب
و هوایش گرم و جبال و تلال آن برابر و بکساست محدود است از مشرق بعراق عرب و از مغرب بدیار مستان و بهبهان و از شمال ایضاً بلرستان
و جبال آن و از جنوب بعراق عرب و بهبهان قرب یافته شده قصبه دزفول بوده بر رودی بزرگ بنا نموده جزیره و خرابه و دزفول ابواز و اسلاف
آنجاست و در آن ملک آن دیار شوشتر است سکان آنجا اعلب قوم عرب و دیگر جماعت لرود دیگر فرس و قلیلی بزگند از طایفه افشار عموماً شیعه
امامیه‌اند و اقل قلیل صابحه مذهب و در آن ملک آبی بود و اهالی آنجا معاشرت بود و جمیع مردم قصبه و شهر همان خوزاند و در آن
مشیر از اهل ایمان باستبار زمه و التسلیم علی من اتبع الهدی ذکر شوشتر که بعد قرابه است از مضافات آذربایجان و از بلاد اران و ایلی
از ملک بود و است از اقلیم سیم آب و هوایش خرم و جایی بسیار محکم است و گرفتن و تعرض قصبه خارج از حیز قوت آدمی است اگر مردمش
ذهب و دیگر ضایع‌اند قرب بیست سال میشود که دو سه قرب نموده از شهرهای کشور ستان آقا محمد خان در آن دیار دست از آن خود کشته
کشت و ذکر سوگستان نام چند موضع است یکی در دیگری قصبه آباد و دیگر در سه فرسخی شیراز چند از تعریف ملاند ذکر شیعه از جناب
عارف باذن الحاج محمد حسن [illegible] رحمة الله علیه سؤال [illegible] جواب فرمود که تقلید شیعه در لغت بمعنی [illegible]
قوله تعالی و ان من شیعته لابراهیم [illegible] و در اصطلاح [illegible] بر اسباب [illegible]
[illegible] و ظلم خواندن [illegible] قرار شده [illegible]
کیا شیعه [illegible] امام [illegible] رسول [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]

حسب ایشان از جماعت نصیریه مقدم ایشان سلیمان بن عبد الله بود و ایشان علی بن ابیطالب را خدا میدانند و ایشان را ابو الحسن بن علی الفارسی
خوانند مقالات ایشان در ضمن کردستان خواهد آمد و دیگر کاملیه یا غالیه اگرچه سید مرتضی رازی در کتاب تبصرة العوام و غیره ایشان را از شیعه
نوشته اند اما چون مقالات آنگروه را بشنوند مسلمانان اند تکفیر شیعه خواهند و دیگر فرقه غرابیه اند ایشان گویند که خدا جبرئیل را بعلی فرستاد و اشتباه
محمد بن عبد الله رفت زیرا که علی مشابه بود چنانکه کلاغ بکلاغ کان محمد وعلی اشبه من الغراب بالغراب و دیگر شریعیه اند صاحب تبصرة العوام
گفته که ایشان گویند که خدا بر نبی و علی و فاطمه و حسن و حسین فرود آمد و ایشان را بسه معبود دیگر تناسخیه اند و دیگر تناسخیه اند و دیگر روزاریه
چون راقم این طوایف شیعه بعد از مقالات ایشان تقید تقریر نیاورده لیکن صاحب تبصرة العوام ذکر کرده اند و بنده خود مناقشه
نیست و دیگر مفوضه ایشان گویند که باری تعالی امور عالم را بر رسول تفویض نموده و بعد از آن حضرت امامان حکم کنند و مشرب این سخن بیان ما که
پادشاه بر امور بنفس خود اقدام نکند و بر معتمدان خود تفویض نماید و بعضی از علمای کبار و سنداد این نیز بر این ذکر کرده دیگر نشنیده گویند که باری تعالی
تفویض عبادات بایشان نموده و ایشان مستحق عبادت اند و دیگر فرقه سریه اند ایشان گویند که بعد از رسول خلیفه عباس عم رسول الله
بود بعد از او عبد الله بن عباس خلافت نمود و بعد پسر شش علی بن عبد الله و بعد پسر شش محمد بن علی و بعد از ابراهیم و از ابراهیم بسفاح رسید راقم گوید که
این مذهب در زمان منصور دوانقی ظاهر گردید که عرض بن عوانی در رد در کتب اخبار مسطور است و دیگر فرقه اسمعیلیه اند که احوال ایشان در ضمن فرقه
مذکور شد سید مرتضی رازی در تبصرة العوام اسمعیلیه را بمحمد بن اسماعیل نسبت داده اند و ایشان را از اسمعیلیه و مزدکیه و خرمیه با آنکه گفته و چیزی چند در مقالات
ایشان نوشته که هر کرا اندک شعوری باشد میداند که بیان حسب فرق سلامت نیست و موقف تبصره ندیده مگر آنکه از او نقل شنیده و نوشته باشد چنانکه
در زمان با شهادت دو سه نفر احکام کفر و اسلام و زندقه و ایمان و ارتداد جاری میکنند بلکه اگر شخص صد هزار نفر مقبول الطبع ادای شهادت کنند
شهادت او مقبول و مسموع نیست و آن شخص مسموع میکند تذبیه که مسموع کرده بود اورا بفرقه و اتحاد و غیر اینها راقم گوید که صاحب وضع تصنیف
موقف مجالس المؤمنین نوشته اند که طایفه قرامطه فرقه اسمعیلیه نیستند و طایفه مزدکیه و خرمیه با آنکه از مجوسند راقم و جرف نون در ضمن بیان
مذهب مزدکی را ذکر خواهد نمود و بسر نکشد که فرقه ناجیه و فضیله از فرق اثنا عشر از آن فرقه در عالم سیاحت نمیشود بلکه کسی را هم ندیده اند و دو
باشد و دیگر فرقه زیدیه اند که ذکر احوال آن فرقه در ضمن بیان خواهد آمد و دیگر فرقه ناصبیه اند که شیعان اثنی عشریه گویند چنانچه میگویند که حب بنی امیه
سنت و مذهب است و نصب و رفض نیز که بمعنی میگفتند حضرت رسالت خدا را از انقیاد بر اطاعت و مودت اهل بیت و کسی که اصرار
ایشان ابی بکر بن ابی قحافه بیعت نمودند و کسی که بیعت نکرده و بخلافت راضی نشدند علی بن ابیطالب و مذهب دیگر آن حضرت
کردند و متابعان ابو بکر باین عقیده نگرفتند که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باب سیزدهم

بدان که خداوند وجود است و عرض و اشیا همه مخلوقات او و از ازل تا ابد موجود و معدوم ساختن او دست بخشیده است و او اول
بلا اول و آخر بلا آخر و باطن است از آنکه بود و باشد قبل از آن یا با او شیئی بوده است و هیچ موجودی نبوده و جمیع موجودات و ممکنات مخلوق
و مصنوع اوست و همه اشیا را علم و قدرت او خود آفریده است و خود را بر همه چیز احاطه دارد و او را نظیر و عالم مگر حالت او و مخلوقات
و مباین است با ایشان ذاتا و صفاتا و افعالا و آن صفات صفات ذات است و صفات افعال است و صفات ذات او قدیم است و غیر ذات او و صفات
افعال او حادث است بغیر ذات او است و قایم بذات او است و او عادل است و ظالم نیست و خالق قبایح و معاصی و شرایع و طریق جبر و تفویض مسدود است
بلکه فعل عباد به داعیه و مشیت از خود ایشان است و او توفیق الهی و خذلان بندگان و مدد رسیده است بر جمیع ممکنات قدرت و مسارات و شمول
علی کل شیء قدیر و علم او با اشیا سابق بر ایجاد لاحق بکسان است لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارض و ایجاد کرده اشیا را مطابق علم خود
و علم او تجزیات علم او است بکلیات علم است بغیب و شهادت بلا تفاوت و غیب و غیب نسبت با ما چه کلی کیانست
و با اراده ایجاد نموده است هر چه ایجاد کرده است نه از او احتیاج است بایجاد او و جمیع موجودات کلی صدور وجود و قوام و بقا به مشیت او و حل حلا
و بکنه ذات او احدی را راه نیست خداوند ادراک حسی یا وهمی یا خیالی یا عقلی یا وحی لا یحیطون به علما و نفاذ رویت و معرفت از روایات و اخبار
و عقل و ادراک است بصیرت کاذبه غیر ما تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر و منزه است از تشبیه
تعطیل و تفویض و او رب العالمین است و بر رزق تعجیل میکند و رازق است که هر روزی میدهد و خاک را مدد کرده و هر یک را بحرکتی خاص
و قاضی الحاجات که حاجاتی را باو عرض نمایند حاجت میفرماید بلکه بی امر او هیچ برگی از درخت نمیریزد و کیاهی در زمین نمیروید و هر انبیا و رسل علیهم السلام
برحمت و برهان او دست یکی از بندگان خود را برگزیند و بهدایت عباد و ارسال او تا خلق را براه مستقیم هدایت کند و همگی معصوم باشند که گناه
و صغایر معصوم باشند و عمداً و سهواً از بدو و خوش گناه نمیزنند تا قول او حجت باشد و بروایت مشهور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر از پیغمبران خدا تعالی فرستاده
کتاب چهار پیغمبر خود را و توریة بر موسی و زبور بداود و انجیل بعیسی و فرقان بخاتم انبیا علیهم السلام آورده و صحف ابراهیم و ادریس و صحف
بروایت اشهر سیصد و سیزده نفر رسل بودند و جمیع انبیا و رسل حق و فرستاده خدا تعالی اند و خاتم الانبیا محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله
و او را مبعوث گردانید بکافه ناس و شمس و قمر بدیدند و داعی الی الله است باذن حق سبحانه بامت خود آنچه را که مامور بود برسانیدن و او را فرمود
مودت ذوی القربی خود را و ایمان و اقرار بنبوت مصطفی آنحضرت فرموده است بخلافت علی بن ابی طالب و هر که بعد از آنحضرت معراجست که ایمان بخلافت و روحانیت
او ندارد نصب امام و خلیفه بر رسول خدا واجب است که باید یکی از امتان خود را بایشان خدا برگزیند تا بعد از وی خلیفه و جانشین او باشد و خلیفه
هم باید معصوم باشد و در زمان خود از جمیع خلایق اعلم و در صفات کمال مقدم باشد و بر این خلیفه نیز واجب است که یکی از امتان را اختیار کند تا بعد از
وی امام و جانشین او باشد و هرگز زمین از امام و حجت خالی نباشد و بقیاس و رای و استحسان حکمی در شریعت ایجاد کردن و کم نمودن جایز نیست
و اجماع امت حجت نیست مگر اگر در میان ایشان معصومی باشد و رسول خدا بموجب حدیث کنت مولاه فهذا علی مولاه در روز غدیر علی بن ابی طالب را
برگزید و بفحوای حدیث علی منی بمنزلة هارون من موسی وصی و خلیفه گردانید و حضرت امیر المؤمنین بحکم آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین
آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون بعد از رسول خدا وصی و امام بر امت بود و بعد از وی حسن و حسین و علی بن الحسین
و محمد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم و علی الرضا و محمد تقی و علی النقی و حسن العسکری و محمد المهدی صلوات الله علیهم اجمعین
طاهرین و ابرار و اخیار جناب مقدس موسی دوازده است اول علی بن ابی طالب دوم حسن سوم حسین چهارم علی زین العابدین پنجم
محمد باقر ششم جعفر صادق هفتم موسی بن جعفر هشتم علی بن موسی نهم محمد تقی دهم علی بن محمد یازدهم حسن بن علی دوازدهم
محمد بن الحسن صلوات الله علیهم اجمعین بازده تن ایشان رفته و امامت مورد و سر تا بی مدار هادی و مهدی گذشته اند و دوازدهم ایشان صاحب

و صاحب زمان و غایب و منتظر است و عاقبت ظهور نماید و عالم را بعدل بیاراید بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور و ایشان بعد از
پیغمبر هستند از زمان از جمیع مخلوقات افضل و اکمل و مشیت و اراده ایشان تابع مشیت و اراده باری تعالی است لا یسبقونه بالقول و هم
بامره یعملون ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون الله و شفاعت ثابت است از برای رسول خدا و ائمه هدا و اهل صلاح از مؤمنین و مخالف مستحق شفاعت
شفاعت ایشان بسیاری از گناهکاران را چون بشیعه غیب و تا آفاق و انفس مشتمل بر دوازده حد است مانند بروج افلاک و اسباط
بنی اسرائیل و اصحاب حضرت یعقوب و نقبا حضرت موسی و حواریون حضرت عیسی و انشقاق یم از جهت عبور قوم موسی و انفجار عیون از جهت
برای بنی اسرائیل و همچنین عدد شهور و سنین و کان مقامات و همچنین کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله و انتم خلیفة
الله و نوح نجی الله و ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد حبیب الله و اتقی المصطفی و علی امیر
المؤمنین و فاطمه امة الله و ابن الحسن و علی باب العلوم و غیاث الموحدین و ملاذ الناس و الطیب
حبیب الله و لا سیف الا علی و شایع بیم الجزاء و العروة الوثقی و فاطمة الطاهرة و الحسن المجتبی و الحسین الشهید و علی زین العباد و الباقر
الباقر و الامام الصادق و الامام الکاظم و علی بن موسی الرضا و الامام الجواد و الهادی و الحسن العسکری و الامام المهدی و الامام
و عدد هم کاملین تحیتهم مؤمنین تحیتهم فی الجنة و عدد هم و جمیع ایشان و زده عرضه و نیز اسماء الحسنی مثل الرحمن الرحیم الحمید
المجید و الکریم و الرحیم و الحنان المنان و الخالق البارئ و الواحد الکریم و الواحد القهار و الظاهر الباطن و التواب الوهاب
و الفتاح الرزاق و الحسیب الجلیل و المنعم المفضل و الباعث الوارث و قد ثبت تعریف الدین و نیز گفته اند که نسبت رسول خدا و ائمه هدا و زنان
بقریش میرسد و باید که خاص بن و از دو تقرا باشند چه که آنحضرت مانند قطب دایره است و حدیث هم وارد شده الائمة من قریش و زنان
آن معلوم نیست و که باید اوصیا حضرت خاتم الانبیا دوازده کس باشند و ایضا بعضی کلمات حضرت دلالت بر خلافت علی ابن ابیطالب و طلاق
حق و دارد که خلافت او حق است چنانکه علی بحق و انها نفاق و منکر و حقد و انکار او حقد مساوی و دیگر فشار قبر و سؤال منکر و نکیر و احیا
اجساد در قبور بنکی حق است و میزان و صراط و بهشت و دوزخ الحال موجود و نیز قیامت و اخبار ائمه اطهار بان مطلقا و حور و غلمان
و قصور و رضوان و ماکولات و مشروبات و غیر ذلک از مستلذات و مولمات بنکی حق و ثابت میباشد و کردهی در بهشت خواهد بود
دیگر اکمل فرایض از طهارت و صوم و صلوة و خمس و زکوة و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر نزد محقق شرایط انها حق و ثابت است و حلال محمد حلال
الی یوم القیمة و حرام محمد حرام الی یوم القیمة و خلاصه عقاید تا اینجا عشر که مذکور شد بدانکه علمای امامیه در استخراج مسائل فرعیه سه فرقه اول مجتهدین
گویند ادله فروعات در زمان غیبت مسدود و ذات دانش از میان منسوخ است لهذا عمل بظن و گمان انکار و فقدان علم باید کرد و مجتهد
و فقهای سه پایه [illegible] و رای [illegible] مسموع [illegible] و اما [illegible] اهل ابرا اعضا خود را و دو اثبات قائل عقلی بسیار بیان و دو گفت
نمایند و گویند هر که عمل کند در فروعات بر ظن و قیاس و فاجر و عصیان بدان زوال ایمان بیرون است و محرک دین و مسبب و قرب سد الرسلین است
و ایشان را [illegible] بسیار است که [illegible] اثبات ظن و گمان [illegible] و استنباط و نفی علم و دانش است در احکام که تفصیل [illegible] دارد و دوم
اخباریه [illegible] که [illegible] و گمان [illegible] و استحسان [illegible] و هر که علم [illegible] است و هر که [illegible]
[illegible] تسلیم [illegible] و [illegible] احوال [illegible] اخباری [illegible] سیم [illegible] که بیان [illegible] [illegible]
[illegible] علم [illegible] حیات [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عضد الدین ایجی [illegible] شیراز [illegible] کشید و [illegible] روزگار [illegible] کرد و [illegible] شرف الدین محمود [illegible] حصار [illegible] دیگر
خراب شد شاه شجاع الدین محمد بن مظفر [illegible] کرد و آن نیز خراب شد و کریم خان زند [illegible] مستحکم ساخت [illegible] خان بن محمد حسن خان طهماسب
قلعه [illegible] ساخت و حسینقلی خان [illegible] شهر بار زدان [illegible] کشید و [illegible] کنون باقی است [illegible]
[illegible] مشتمل است بر [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و

حرف الشین

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲۷ ان فی الحقیقة عارضی و بر هر دو تقدیر اطلاق انعدام وجود بر صحیح نیست اما بر تقدیر اول برای آنکه لازم میآید قبل از وجود واجب تعالی معدوم
باشد و بعد از عدم آن امر واجب الوجود تحقق تجدد یابد و بطلان این امر و اضطرار فرض او بحسب اما بر تقدیر ثانی بطلان آن بطریق اولی ثابت است و اما
عدم جواز قسم ثالث که عبارت از وجود و بشرط شیء باشد از برای آنکه ارباب این اصطلاح اراده میکنند از این امر مگر امری که از برای آن تحقق در
خارج نباشد و فنا و اطلاق آن نیز بر واجب تعالی بدیهه معلوم است پس اطلاق اقسام ثلاثه بر واجب الوجود جایز نیست بلکه او را وجود من حیث هو هو
مانند تقیید اطلاق تقیید کلیه یا جزئیه یا عموم یا خصوص یا وحدت یا کثرت ایدا بر ذات او باشد بلکه او را وحدت است و کثرت مفهومات و نیز وجاهت و غیر اینها
بلکه اینها از لوازم ظهور ذات او اند و بحسب مراتب مقامات اوست ظاهر اطلاق و مقید و عام و خاص و کلی و جزئی و واحد و متعدد و غیر اینها که حاصل شود
ذات و حقیقت او و او است محیط باشیا بلکه عین اشیاء اوست و اشیا عبارت از ظهور تجلیات اویند و هر مرتبه از مراتب او عنوان او است و اسطه میان
وجود و عدم نیست او وجود مطلق است و وجود عبارت از ذات بذاته حقیقی است و او است که در مرایای ممکنات و صفات تجلی نموده و این مرایای
متعدده و تعدد در حقیقت وحدت ان نیست چنانکه ظهور شمس در مرایای متعدد هیات مختلفه و هیئتهای متعدده قدح در وحدت نور
خورشید نیست بلکه تعین و بذات اوست باینمعنی که زاید بر ذات او و چیزی نیست لا موجود الا الله بل لا موجود لا الله و لا حقیقة الا
و او است ظاهر شده بصورت اشیا و کائنات و در اشیا جلوه نموده او است که بصورت مختلفه و هیئت متکاثره و الوان متغایره در مجردات و ملبوسات
ظهور نموده و موجود و شیء حقیقت اوست و غیر وجود و حقیقت ذات او نیست آن دلیل نقلی آیات و اخبار بسیار است از آنجمله قوله تعالی هو الاول
و الآخر و الظاهر و الباطن و ایضا در سوره و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و ایضا در سوره ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله
ید الله فوق ایدیهم و وجه آمده که اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء و انت الآخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر فلیس فوقک شیء
و ایضا در معنی بکریمه و هو بکل شیء محیط گویند که خاصه ذاتی است که صاحب رباعی بر نقش کرده بر تخته هستی پیداست
بصورت کن ست این نقش آراست دریای کهن که موج زند موجی تو موجش خوانند و در حقیقت دریاست راقم گوید که صاحبان اعتقاد از ایران
و سایر بلدان بسیار دیده و بصحبت جمعی کثیر از اینجماعت رسیده و در این باب فصول و ابواب بسیار از ایشان شنیده که ذکر همه بطول انجامد لهذا همین
قدر کفایت نمود ذکر سالک مسالک یقین الحاج میرزا زین العابدین بن الحاج معصوم
قطب کرامش مستغنی ست اصل آن بزرگوار از دیار قزوین است زهد و اولاد حاج محمد حسن بن قدوه اخیار آن دیار و اکثر جمیع سالکان عراق و آذربایجان
بوجودش افتخار کنند نسبت بزهد و فضایل انسانی آراسته بکلیه کمالات نفسانی پیراسته بود سعد فقیر مرید قطب العارفین مجد و علی شاه قدس سره
است و بشرف صحبت آنحضرت رسیده و جمعی از مشایخ عصر را دیده و با بسی علمای زمان ملاقات نموده و طریق سفر عراقین و خراسان و حجاز و یثرب پیموده و مشقت بسیار از اسفار کشیده و نه مرتبه از دست بیگانه و خویش و توانگر و درویش چشیده خصوص از قاصدان بسیار دیده و با متعالی نزاع پسندیده و در اثر بخش اعتزاز بحر حرمت بیت اول مرد خدا اندر هر عصر هیچ قومی را حد سر نکرد
مدت چهارده سال میشود که اکثر اوقات بطیب و صحت و انیس و محرم فقیر است و عمر گرامیش در استرضای خاطر فقیر میگذرد و در رفع حال فقیر بسیار
در رعایت عموم سالکین اشتغال دارد و اندوه خود را رسانده راحت و مظهر رحمت و مصدر شفقت است بزرگ و کاردان و عارف معارف
عرفان صادق بسیار و مهربان و مودب متواضع و سخی و قانع است و قلب او اکرون صابر و لسان شاکر او را ملازم و صدق و صفا و شرم
و حیا او را ملازم اند اصحبت او بدو کو بزرگ است و از معاشرت اهل فساد و فساد اجتناب دارد و از سخنان مفرقه و
اوست که سالک مرید و حال زیاد کتب مشایخ را نخوانده و مطالعات نکرده نشود زیرا که چون سالک قبل از تنبیه و مشاهده اگر کتب این فن را
بر کس خاند نخست بلکه در خیالات بیان شده و در دل اندیشه و خیال سالک بدو صاحب نور و صفات نموده اگر بدان

شیخ فرماید سلوک نامه و از مخلف و تصنیف کوشد و تقطع مراحل و طی منازل کند و آنچه شنیده بود و اندر بر ای العین مشاهده نماید بر کتب بیان نماید
و اسیر و سلوک خویش مطابق سازد و هر آینه فایده یابند و فرید صفا و سرور و طمأنینت خاطر شود و این بیان اند که سیاحان بلادی که دیده اند بر یکدیگر
بیان کنند و از این تقریرات محظوظ و مسرور شوند و دیگر فرموده که سخنان اهل صورت شنیدن طبع بازار است که رنگ و بوی و طعم و لذت ندارند
حضرت واجب الوجود با امید صادق در جاودانی است که حقیقی را بکمال اولیاء الله برساند و مقام قاری و سرور بجا با مقام و مرام گرداند و بدانی
اهل عین از چنگ وجود موجودی بر نداند و در اطلاع تکلیفات ذاتی و صفاتی و اسمائی بر دوام پیوسته شمنان خاکی او را کلیات از خیالات موجودی است
معدوم گرداند بحق تعالی آمین ذکر شیام بکسر شین قصبه است و لشین از مضافات صنعا و محلی است و نگشا طرف جنوب صنعا واقع شده گویند
خالی از استیازی نیست مردمش قوم عرب و زیدی مذهب کلشن چهار و بیست در بیان حرف صاد و برای قرشت
در باب معارف و بر ضمیر صفوت تحریر اصحاب لطایف پوشیده و مستور نماند که در حرف صاد و حد را قلم بجا و دیده و اصلح کرده و فرموده ذکر
صالح آباد قریه چند است در عراق خوبترین آنها صالح آباد همدان است و آن قریه است و نگشا و محلی است روح افزا قرب دو است خانه از آب
و هوایش نیکو است باغات فراوان دارد و مردمش شیعی مذهب ترک زبان و مهربان اند تعالی بسر کار منعلقان جناب شیخ فقیر قدس سره و ذکر صالحیه
قریه است قصبه اند و تکلیف خاطر پسندند در نهر فسخی و شق الفاق افتاده و سمت مغرب و شمالش گرفته و دو طرفش گشاده است بسبب کثرت باغات
بشهر دمشق متصل است قرب و نزدیک باغات فراوان و هوایش نیکو است جبل قاسون بر آن قریه اتصال دارد و آنکوه مبارک است مقام انبیا
و اولیا و اکابر و صلحا در آنکوه بسیار است و کهف قبر که دارد از آنجمله غاریست گویند قابیل با قابیل را در آن غار شهید کرده و اثر خون او هنوز هست
را قم بر ای العین مشاهده کرده و دیگر کهف هوا است که بر اهل عیال صد کرسنگی در آن غار بدار القرار متوجه شدند و از رحمت کرسنگی
بیاسودند شیخ محی الدین اعرابی و شیخ فخر الدین خوافی و پسرش کبیر الدین و شیخ عبد الغنی نابلوسی شارح فصوص و فتوحات آنجا آسوده اند ذکر بر ذات
بشان موفق شده صاوق آباد نام قریه چند است در عراق و فارس و کرمان ذکر صافی نام طایفه ایست در ملک روم ایشان
منکر خلافت بنی امیه و مقر مذهب امامیه اما در قید شریعت مقید نباشند و عزم بی بی جمعه باشند و با وجود عدم حجاب و گشاده رو بودن زنان
ایشان فسق و فساد در میان ایشان نهایت اقربا را نمیدانند و بصحبت ایشان رسیده است در ملک چین و نواحی بر سه و اسپار تا و خوره سکوت
بعضی از ایشان طریق بلاشی و قشلاشی سپارند تو بجا جاه بر آن خانه دارند ذکر صایغ خان نام پسر جوجی خان بن چنگیز خان بود طایفه
ترکان اطلاق می نمود ایشان را صایغ خانی نام کردند ذکر صبا قصبه ایست نگشا از قصبات مدینه صنعا و مردمش بکی عرب و زیدی مذهب
را قم دیده ذکر صحفه قریه ایست در دو منزل کرمانشاهان بین کوه بیستون و کنگور اتفاق افتاده و جوانب آن گشاده است جای خوب و گلی
مرغوب آب روان و باغات فراوان دارد و مردمش کثر علی اللهی و دیگر شیعه اند مکرر مشاهده شده ذکر صدیقی طایفه اند در ولایت
هندوستان از نوکران و مریدان سید کبیر الدین که سلسله خود را بجعفر الصادق میرسانند و این طایفه را بسبب تصدیق و صدق
سید صادق از صدیقی میگویند اگرچه جناب را از آن صرف جمهور اقتاب بود بکر بود و قناعت است در حیثیت که ایشان را این لقب و از جهت تعیین اختیار کرده
[illegible] هندوستان قرب سی هزار خانه میباشد
[illegible] ذکر صعید
[illegible]

دفاکش عاصفیر و نیش مرت انجمن است فوا که کرسیش خراوان و جیوب و خوانش بغایت در انست مردمش بکی جوید ... و دیگر قبلی غیلی و اهل قبلی شیعه امیاند و همانند و ست و غریب نوازند و در آن شیوه ممتازند مردم ... کسند که حضرت ... و نموده علیکم بالقصد در باب کال و صحاب ... از انجا بسیار خود نموده اند و راقم ... کثیر از صاحبان ... مشاهده نموده بذکر کیفیت ایشان بسیار ... ذکر رضوان پاشا امیری جلیل القدر و ... بود و ... بر اکثر امرا و امیر ... بود و در ... ترک بود و ... ظلم کرده بود و از مردم جاهل و ... عقل ... حکومت ... بود و ... و ... عادل بود و از معاصی ... گریزان از فسق و فجور و ظلم و جور ... بود ... از صغایر و ... و ... و ... بعبادت ... و ... از ... فقیر از حضرتش سؤال نمود که چرا امیر بعبادت کثیر ... با ... سنتی رغبت ندارد در جواب فرمود ... آدمی ... بسیار گذارد ... و ... چندان عبادت کند که پیشانی او ... در کثرت ... و ... بلد معصوم است که گناه صغیره و کبیره نکند و بکرد ... عمد نکرد ... در کتب اخبار ... که ابلیس چون هفتصد هزار سال عبادت نمود و بسبب یک گناه کردن ... الذین ... و ... حضرت ... و ... موفور یک معصیت ... از هفتاد سال ... دوزخ ... کرفتار ... و ... از ... اصحاب رسول ... اصحاب کهف ... جرم داخل اصحاب کهف گشت چون حر بن ریاح ترک مخالفت نمود بخطاب ... مخاطب ... معرفت روشن است که حر بن ریاح در ساعت عبادت نکرد که موجب ... گردد مگر محبت و ترک مخالفت و جماعتی که در خدمت رسول ... کرده اند و عبادتهای ... نموده اند و همچنین جمعی کثیر در خدمت حضرت امیر ... کرده و خدمتها و جانفشانیها نموده اند و چون ... و بنواهی اقدام نمودند ... را ... و دیگری را خارج نام نهادند پس بهترین عبادتها بعد از ... ترک معصیت ... تعرض نمود که معاصی ایشان ... بر فرقا ... شده و ... ترک ... معصیت دو قسم است صغیره و کبیره و بعضی گفته اند که جمیع معاصی کبیره اند و صغیره ... و ... صغیره و کبیره بر معاصی اطلاق ... باعتبار ما فوق و ما تحت آن ... نظر بالحسره ... و ... نسبت ... نسبت ... کثرت ... گفته اند که کبیره عبارت از گناهیست که ارتکاب آن ... توبه ... مستحق عذاب ... و ... تارک الصلوة ... تارک الزکوة و تارک حج ... در وقت زنا و شارب خمر ... و صغیره عبارت از چیزیست که بدون ... از عدالت بیرون نمیبرد ... معاصی صغیره ... بعضی گویند که کبیره گناهیست که باریتعالی در قرآن مجید وعده عقاب ... و ... بر آن ... مقرر نموده است از عبد الله بن عباس ... مروی است که کبیره ... اگر کسی ... و صغیره ... کبیره و صغیره ... از ذلات ... و ... و ... و ... و ... شرح ... و ... ترک ... و ... و ... و ... و

یازدهم سحر و جادو کردن دوازدهم شهادت دروغ دادن سیزدهم ناامید از رحمت الهی شدن چهاردهم خمر خوردن پانزدهم
مردار خوردن شانزدهم گوشت خوک خوردن هفدهم گوشت سگ خوردن هیجدهم گوشت حیوانی که
بنام خدا نکشته باشند خوردن نوزدهم آنچه مستی آورد خوردن بیستم استخفاف کردن بمصحف بیست و یکم اعرابی شدن
بعد از هجرت بیست و دوم بیعت امام شکستن بیست و سیم رشوت گرفتن بیست و چهارم قاضی باطل بیست و پنجم زن
وکیل گرفتن بیست و ششم اعانت ظالمان در ظلم نمودن بیست و هفتم بعض حقوق مردم نمودن بیست و هشتم مال را در حرام صرف
نمودن بیست و نهم طنبور و سنتور و سایر سازها نواختن سی ام روزه واجبی را خوردن سی یکم زکوة ندادن سی دویم ترک
صلوة واجبی نمودن سی و سیم تاخیر حج نمودن سی و چهارم عداوت مؤمنان نمودن سی و پنجم قوادی یعنی قسم مساقی نمودن
سی و ششم اعتراض بقدرات الهی نمودن سی و هفتم با اهل بیت معاشرت نمودن سی و هشتم مال خود را ضایع نمودن
سی و نهم فحش و دشنام دادن چهلم در مجلس فسق و فجور بودن چهل و یکم اقرار بر خدا و رسول نداشتن چهل و دویم نزد دشمن
بازی کردن چهل و سیم مدح کردن کسی را که مستحق مدح نباشد چهل و چهارم مذمت کردن کسی را که مستحق مذمت باشد چهل و پنجم امر
بر بدی کردن چهل و ششم نهی از نیکی نمودن چهل و هفتم بر سلطان جور و ستم کردن چهل و هشتم تجسس معایب و قبایح
مردم نمودن چهل و نهم تعلیم گرفتن سحر و جادو و شعبده و امثال اینها چنانچه این بودن از عذاب باری تعالی در بیان معاصی
باطنی که در عرف عرفا و باصطلاح حکما آنرا اخلاق ذمیمه و افعال ذمیمه گویند پوشیده نماند که اعظم صفات بزرگترین
معاصی اخلاق ذمیمه و افعال ذمیمه است بلکه جمیع گناهان که مذکور شد در ضمن اخلاق ذمیمه مندرجست و اگر کسی خود را از اخلاق ذمیمه دور دارد
هر آینه افعال نکوهیده نیز بدو راه نیابد و اتفاق جمیع عقلا از معاصی کبیره و صغیره معصوم و بر خود عصمت و کنز طهارت مقرونست زیرا که چون کسی از اخلاق
ذمیمه دور شد افعال ذمیمه بهم نمی رسد و هر قدر در آن مانع او شود هر آینه روی آن نگذارد و معاصی از وی صدور نیابد و اجتناب
و بی اختیار از آن کند [illegible] بنابر شان خدا [illegible] از آن نشان بدهد چه اهل بیت نفس قدسی معصومند پس باید که سلطان معصوم
باشد بدانکه عصمت دو قسم است یکی قسمی و دیگری تحصیلی اما قسمی مخصوص انبیا و اوصیاست و آن کثرت عبادات و ریاضات و فوز
مجاهدات نیست بلکه آن موهبتی است از باری تعالی بعین عنایت بهر که خواهد میدهد و اگر عصمت انبیا و اوصیا تحصیلی میبود لازم میشود که قبل از
تحصیل عصمت معصوم نباشد و حال آنکه تحقیق است و اما تحصیلی آنست که بکرات بشرحی فانی تحقیق بمن شایعت نبی و وصی و کثرت عبادات
و ریاضات و فوز مجاهدات [illegible] که عبارت از عصمت تحصیلی ابتدا انسان میرسد و اگرچه گناهان باطنی بسیار است اما بحسب کلی
[illegible] نزدیک [illegible] و [illegible] از آن بر بندگان [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] وَلَقَدْ أَتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ
[illegible] وَقِيلَ الْمُتَّقِينَ [illegible] الَّذِينَ [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] گیرم چه در تو بود فضل افضل بدر تو را چه حاصل چهارم امل و مراد از او تمنا و آرزو است یعنی خواهد از چیزی حاصل شده و خواهد از کمالات چیزی
غایت نباشد و این صفت از اعظم صفات ذمیمه و از کبایر اخلاق ذمیمه است و اصل کسب شهوت و غیبت و نمیمت است پنجم بخل و مراد از آن امساک کردن است
از بذل آنچه بر صاحبش زیادت باشد و دیگران بآن محتاج باشند این خصلت بد روی چهار در سبب دارد اول آنکه بجهت دفع خود و بخود از جهت
مزید دوم آنکه بقصد احتیاج بخود و نزد کسی دارد سیم آنکه از دیگری چیزی کسی بدو برنجد چهارم آنکه از دیگری چیزی بدو برنجد
و این مرتبه غایت بخل است سرور اولیا فرموده قیل البخل جاد و ذاد و شتم جهالت و مراد از آن اوقات خود را صرف نمودن
و عمر عزیز را ضایع گردانیدن خواه در طلب معاش و خواه در طلب معاد در هیچکدام جهت نگاشتن هر دو را ضایع گذاشتن است هفتم بهتان و مراد
از آن گفتن چیزیست بر کسی که آنچه در او نیست نباشد و از آن اظهار خلل رسد و حسن روی و حق آنکس شود و این صفت را افترا نیز گویند هشتم تملق
و مراد از آن صرف نمودن مکر و حیلت بطلب چیزی یا یک شخص و تمامت اوقات خود صرف نمودن بر نشئی واحد یا شخص واحد چون سلطان شود و
عوارض اعراض و غایت نادانست بود و گاه باشد که بجهت نفس و یک عامل و آجل رسد نهم تکبر و مراد از آن تمرد کردن و دیگران را کم از خود دانستن
اگرچه بر وی حق و مشتبه باشد تعالی الله از مردم دشمن دارد چنانکه فرماید اِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ
دَاخِرِینَ و در حق شیطان فرموده اِبْلِیسَ اَبَی وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ مِنَ الْکَافِرِینَ از آیه کریمه مستفاد میشود که ابا و استکبار شیوه کافرانست و در حدیث
رسول خدا مرویست که مَنْ تَکَبَّرَ وَضَعَهُ اللّٰهُ و ایضاً فرموده لَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ فِی قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ کِبْرٍ خلاصه
مضمون حدیث آنست که داخل جنت نمیشود کسیکه مقدار خردلی در دل او کبر باشد نظم تکبر عزازیل را خوار کرد بزندان لعنت گرفتار کرد
ایضاً فرموده اَلْکِبْرُ مَعَ الْمُتَکَبِّرِ صَغِیرٌ دهم تملق و مراد از آن چاپلوسی کردن و فریب مردم دادنست و خود را بظاهر دوست نمودن و بباطن دشمن
بودنست یازدهم تهور و مراد از تهور اقدام نمودنست بآنچه نزد خردمند پسندیده نباشد و بمکابره آنرا پیش بردن دوازدهم جبن و مراد از جبن ضد
تهور است و آن حذر کردنست از چیزی که حذر از آن محمود نباشد و نزد عقلا پسندیده نبود سیزدهم جهل و مراد از جهل نادانی است و جهل را
از ضد سفه گویند و آن فوت فکری بود در آنچه واجب نبود یا زیاده بر آنچه واجب باشد بعضی از اکابر می خوانند و در حدیث بعضی گویند آن فعل
این فوت باشد بارادت نه از روی غفلت از سرور اولیا مرویست فِی الْجَهْلِ قَبْلَ الْمَوْتِ مَوْتٌ لَا اَهْلَ لَهُ وَاَجْسَادُهُمْ قَبْلَ الْقُبُورِ قُبُورٌ
وَاِنَّ اَحَدَهُمْ لَا یَدْرِی بِاَیِّ ذَنْبٍ یُقْتَلُ فَلَیْسَ لَهُ حَقُّ النُّشُورِ چهاردهم حقد و مراد از آن دون همتی و دنی طبع بودنست و اگر احیاناً یکی از جنسی
صادر شود بسبب تادم و پشیمان گردد و سعی انجام او بیدی انجامد و بفساد سرایت کند بعضی گفته اند حقد کینه ور بودنست در باطن پانزدهم حسد
و مراد از حسد بجهت ازالت نعمت از دیگران نمودن و چیزی که دیگران را بود بخود خواستن است تعالی الله حضرت رسول را از حسد حسادت پناه بحق
بردن امر فرموده وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ و حضرت رسالت پناه فرموده اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مَحْسُودًا وَلَا تَجْعَلْنِی حَاسِدًا نظم گفته
که حسد قبیح ترین خصالهاست شنیع ترین ذمایم است نظم از حسد ویران شود این جسد و جان از حسد آلوده گردد خاندان از دنائی پرسیده
که هیچ جانی که بر مستولی رحمت کند گفت بلی آن حسد است ب در حقیقت حسد را بمرض حسد تشبیه نموده چنانکه فرموده
اَلْحَسَدُ یَاْکُلُ الْحَسَنَاتِ کَمَا یَاْکُلُ النَّارُ الْحَطَبَ یعنی
از دانشمند [illegible] نظم [illegible] حسد [illegible] بنی آدم [illegible] الارض [illegible]
بنی آدم [illegible] نظم [illegible] حسود را چکنم که ز خود رنج دارد

 شانزدهم حماقت و مراد از آن برتری کردن است بر دیگران بغیر استحقاق یا مرتکب شدن است بر امور که پسندیده عقلا نباشد چنانکه در آن
مبالغه بیش کند بخور رقیب تر و تر و بکر باشد حضرت رسالت منقبت حسین بن علی فرموده اَحْمَقُ الْحَمْقَاءِ الْمُدَّعِي الْعِلْمَ بِالْحَمْقَاءِ
یعنی احمق ترین احمق اهل بخورند و رشید ترین مردم پرهیزکارانند هفدهم حرص و مراد از حرص طلبیدن چیزیست با دوام و اجب بحرج و
وقوع نمودن و چندانکه بیش یابد بیش طلبد و از نهایت نباشد مگر مرگ چنانکه در حدیث قدسی آمده وَلَا يَمْلَأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ شعر
چشم حرص مرد دنیا دار را یا قناعت پر کند یا خاک گور و حرص چون هوا و نابینا باشد چنانکه گفته اند اَلْحِرْصُ يُعْمِي وَيُصِمُّ
هیجدهم حرص اخلاق بد سرشتی آمده که حرص در قوم عجم غالب باشد بجهت عجم حیرت و مراد از حیرت عجز فضل است از تحقیق حق و ابطال باطل و این
صفت منکرین روز قیامت است اصل آن از عدم ایمان و قلت اعتقاد است بر کلام مخبر صادق و استاد و مشفق و حکما در علاج این مرض گفته اند که اشتغال
علم منطق و خاصه کتاب قیاسات سوفسطائی علاج این مرض است اگر کند تفسیر معروض میدارد حق آنست نظم هر آنکس را که این در راه نمود از اشتغال
منطق هیچ شود و دوای خویش را از یقین کردن و اعتماد نمودن بر قول مخبر صادق اندازد زیرا که حیرت بکتاب یا بدیگم لَا تَطْلُبُوا
بِالْإِنْجِيلِ كِتَابًا مُبِينًا مستعلج نماید نوزدهم جزع و مراد از جزع اندوهناکی بود که از فقد محبوبی یا از فوت مطلوبی عارض شود و سبب آن حرص
باشد بر تمتعات جسمانی و شره بشهوت بدنی و حسرت بر فقدان و فوات آن و بی طاقت سرا عادت شود که بقاء محسوسات و ثبات لذات را
ممکن نباشد و وصول بکلی مطالب و حصول مقصودات در تحت تصرفات ممتنع داند بیشتر خدمه و مراد از خدمه بکر و کید نمودن و جان بیت ضرر
رسانیدن است بیکدیگر این حالت نمودار است کوداه انکار و ملک غلام مستعد میشود که ضرر خود را نمی فرموده لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ
و حضرت رسول فرموده مَنْ حَفَرَ جُبًّا لِأَخِيهِ وَقَعَ فِيهِ چیز متوجه بود است که زمان از روی اندیشه شود و حقتعالی بکر زمان را اعظم فرموده
إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ و از آیه شریفه كَذَٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ مفهوم میشود که بد تدبیری باشد که جلب نفع خود باشد بدون
الحاق ضرر بدیگری چنانکه حضرت یوسف بدین سبب برادر خود را بین نمود و در آن ضرری بر بنیامین و اسباط یعقوب نبود بیست و یکم
خمود شهوت و مراد از خمود ساکن شدن است از حرکت در طلب آرزوهای ضروری که عقل و شرع بر اقدام او رخصت اجازت داده
و آن خمود در زمانی اختیار باشد نه از روی نقصان خلقت بیست و دوم خیانت و مراد از خیانت بی اعتمادی کردن است بر آنچه عقلا و شرعا
رخصت تصرف در آن چیز داشته باشد و ضعف خیانت در مال عیال و اهل و تاثیر بیشتر دارد در آن حال خائن مخبر باحتیاج شود و بهلاکت کشد
چنانکه رسول اکرم فرموده اَلْخِيَانَةُ تُورِثُ الْفَقْرَ و خوف پیوسته خایف باشد چنانکه گفته اند اَلْخَائِفُ خَائِفٌ بیست و سیم خوف و مراد از
آن ترسیدن هراس بخود راه دادن است دل بر آن نهادن و خوف از توقع مکروهی بانتظار محذوری تولد کند که نفس بر دفع آن قادر نباشد و توقع
و انتظار بنسبت جهالت و غرابت که وجود آن در ذهن مستحیل باشد و بنحاوت یا از امور عظیمه بود یا از امور سهل و بر سر و تقدیر ضرور یا
ممکن و ممکنات را یا فعل صاحب خوف بود یا فعل غیر و خوف از همچکدام از این اقسام مقتضای عقل نیست پس نشاید که عاقل بخوفی از این
اسباب خائف باشد بیست و چهارم دون همتی و مراد از آن طلب امور خسیسه نمودن است که نزد عقلا و دانشمندان پست و خسیس باشد و خواستن
چیزها که طلب و مذموم و دنی است بیست و پنجم بار [illegible] کردن است بچیزهای تاریک از پسندیده آید و فاعل را نیکو شمارند و او را
نیکان پندارند بیست و ششم سوء خلق و مراد از آن معاشرت بد است با مردم و تصدیق جبوست و سخن گفتن است بتندی و تلخی و مکالمه کردن است بترش
روئی و ناهمواری بیست و هفتم شماتت و مراد از شماتت بر دشمنی حال دیگری [illegible] نمودن و انتشار اشتهار کردن است بشهوتی که بدیگران
رسیده و از بلای بدی ایشان عاید گردیده و هر گز بدو نخواهد رسید [illegible] بدی بتقدیر نمودی که [illegible] و قدرت و امکان دارد که
نیز برسد بیست و هشتم شره و مراد از آن کینه شدن و کینه ورزیدن بر دیگران است بعضی گفته اند که شره حرص مفرط است بیست و نهم ضیم و مراد

و از آن تکلیف نمودن بتحمل ظلم غیر برابر وجه انتقام عاقل باید که بهانه قیام مردم اقدام نماید تا دانند که بعضی بر بعضی ظلم نکنند و ظلم

سی و ششم طمع و مراد از آن چیزی از خود ستمگر دانست بغیر ضرورتی بلکه متعلق جمیع مذمومات در مذمت طمع اخبار بسیار است و ذلت جمیع بدست

سی و پنجم طلب است و مراد از آن جستن آرزوی است که در مطلوب کم شده حرص جوید یا مفقود را جوید یا چیزی از اسباب دنیوی جوید در مطلب

طلب دنیوی مذموم است چه دنیا و اسباب او در معرض فنا و زوال است و در جستن او تضییع عمر چه حاصل است سی و دویم ظلم و مراد از ظلم جور و ستم

کردن است بر آنکس که سزاوار نباشد و طلب اسباب معاش از وجوه مشبوه نمودن و چنین کس ظالم نفس خود باشد قوله تعالی وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نُذِقْهُ

و ظلم بمعنی وضع شیئی بنا وضع له نباشد و ظالم شقی ترین مردم باشد و گاهی ظالم چنان آتش ظلم بر افروزد که از شعله آن عالمی بسوزد و حق

سبحانه و تعالی ظلم و ظالم را بسیار مذمت نموده و در جائی فرموده اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّٰلِمِيْنَ و در جائی دیگر فرموده وَلَا تَرْكَنُوْا اِلَى الَّذِيْنَ

ظَلَمُوْا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ ای اعزا یا حضرت رسول خدا مرویست اِتَّقُوْا دَعْوَةَ الْمَظْلُوْمِ فَاِنَّهَا لَا تُرَدُّ و در کلام مرتضی آمده اَلظُّلْمُ لَا يَدُوْمُ

وَاَخْسَرُ الْاَخْسَرِيْنَ ظالم بر دو قاعده زشت از او بماند عادل که زشت نام نکو یادگار کرد ظالم صورت بسیار مال باشد مظلوم کم باشد

و عادل متوسط و ظلم در عجم بسیار باشد و مردمش ستمکار باشند غیر معروض میدارد که در کشمیر صورت عالم گردیده و بخدمت بسیاری ملوک ترک

و تاجیک و سلاطین دور و نزدیک سیده در هیچ دیاری عشری از اعشار ظلم ایران ندیده بلکه بنیاد حکومت ایران بر ظلم است و در باب

ظن دارم دلی ناگفته دلی است سی و سیم ظن و مراد از وی گمان بچیزی که در خصوص تصور کنند و اگر آن دروغ باشد و ضرر بشخص کاذب باید کرد

و تجسس و تفحص نهی فرموده قال اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوْا كَثِيْرًا مِّنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ و حضرت رسول اکرم فرموده اِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ

فَاِنَّ الظَّنَّ اَكْذَبُ و باری تعالی در جائی دیگر فرموده که اِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِيْ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا سی و چهارم غیبت بتشدید نون و مراد از آن پوشیده

و مخفی کردن است چیزی را که در کسی باشد و بدیگری تعلیم نکردن اگرچه اثر آن چیز بخیر باشد و بسیار زنده باقی باشد و هیچگونه از آن نقصان نپذیرد سی و پنجم

عجب و مراد از عجب ظن کاذب است در نفس خود و استحقاق ترقی پندارد که استحقاق آن نداشته باشد حضرت رسول فرموده اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ

خَيْرًا بِعَبْدٍ بَصَّرَهُ بِعُيُوْبِ نَفْسِهِ الحق خود بین شدن و گمان نیکی در خود بردن و خصائص خود را ذکر شمردن غایت شقاوت آدمی است سی و ششم

عجلت و مراد از عجلت شتاب و بیصبری و ناشکیبائی نمودن است در امور دنیوی و تحصیل اسباب که مطلوب نفس است سی و هفتم غدر

و مراد از غدر رسانیدن است بآنکس که اعتماد بروی کرده باشد و توقع نیکی داشته باشد و این صفت خبیثه را وجوه بسیار است و اهل آن

در مال و جاه و عیال و مودت و غیره اتفاق افتد هیچ چیز من الوجوه نزد خردمندان هیچ لئیم محمود نیست از حضرت رسول روایت شده لِكُلِّ

غَادِرٍ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ بِقَدْرِ غَدْرِهِ و در اولیا فرموده اَلْوَفَاءُ لِاَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَالْغَدْرُ لِاَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ

عِنْدَ اللّٰهِ سی و هشتم غرور و مراد از وی اوصاف اشیا خود در نظر بزرگ دانستن و از آن بدیگران حقوق جستن و قدرت خویش را

در آن امور بکمال شمردن و دیگران را حقیر پنداشتن است نهی احمق و آن که بر چیزهای فانی مغرور شود و بر کمالات صوری و اسباب

ظاهری مغرور گردد سی و نهم غضب و مراد از آن خشم ظاهر کردن و گزند رسانیدن است بغیر موضع و از آن اذیت خود است بغیر موضع و گاهی غضب

بر بعض اشخاص چنان مستولی شود که با جمادات و نباتات خشم کرده از حضرت رسالت پناه مرویست اَلْغَضَبُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَاِنَّ الشَّيْطَانَ مِنَ

النَّارِ وَاِنَّمَا يُطْفَأُ النَّارُ بِالْمَاءِ فَاِذَا غَضِبَ اَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ و در اینجا فرموده حَيْثُ ذَكَرَ مَنْ يَكُوْنُ بَطِيْءَ الْغَضَبِ سَرِيْعَ الْفَيْءِ اِشَارَةً اِلَى

مَنْ يَكُوْنُ سَرِيْعَ الْغَضَبِ بَطِيْءَ الْفَيْءِ چهل غیبت و مراد از آن در حضور و در صورت حال ایشان تقریر کردن است بعضی کما از آن گفتاری

بدی ایشان را خبر دهد و اینصفت اخبر گویند حضرت رسالت فرموده وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا اَيُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَاْكُلَ لَحْمَ اَخِيْهِ

مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوْهُ و حسن بصری گفته است غیبت مفاکهة النساء فی الواقع غیبت است و بیشتر از آن چه صفت اما آن است که

(۳۳۵) صفه است بلند مجلسی که بنا کرده شده در آن غیبت باشد [illegible] مردود و آن اولیاء معبودان خدای تعالی است (۳۳۶)
چهل و یکم کذب مراد از آن دروغ گفتن است [illegible] کفر است [illegible] بیان دروغ چه تغییر و تصرف انسان در حیوان اول [illegible]
نطق است و خوض از نطق [illegible] بر آنچه میگوید و دروغ نمائی [illegible] است پس دروغ مبطل [illegible] است [illegible] باشد ایزد تعالی در [illegible]
فرموده إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ و جای دیگر فرموده أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ
و حضرت رسول فرموده إِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ [illegible] إِلَى الْفُجُورِ وَالْفُجُورُ يَهْدِي إِلَى النَّارِ و [illegible] وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ فَإِنَّ الْكَذِبَ [illegible] و [illegible] سؤال رسول [illegible] الْمُؤْمِنُ جَبَانٌ قَالَ نَعَمْ قِيلَ الْمُؤْمِنُ بَخِيلٌ قَالَ نَعَمْ قِيلَ الْمُؤْمِنُ يَكْذِبُ قَالَ لَا حضرت [illegible] فرموده [illegible] الْكَذِبُ [illegible] الرِّجَالِ و [illegible] فرموده لَا مُرُوءَةَ لِكَذُوبٍ و [illegible]
بندگان آمده مَنْ عُرِفَ بِالْكَذِبِ لَمْ يُشَفَّعْ صَدَقَ فِيهِ أَوْ كَذَبَ [illegible] چهل و دوم لجاج مراد از آن سخت گردن
بود و خوض در روی فساد می باشد که مقتضی رفع نظام عالم و اختلال اوضاع بنی آدم باشد و این صفت تباه ترین و صاف [illegible]
نظم [illegible] رساند سخن که ویران کند خانهای کهن چهل و سیم مجادله و مراد از آن جدل و بحث کردن است با کسی که حق [illegible]
او است و خواهد [illegible] حق کرداند و کلام باطل خود را بگرسی حق نشاند و حق را باطل سازد و [illegible] خود را [illegible]
[illegible] و مراد از او دل باز زبان است [illegible] و [illegible] و باطن دشمن بودن است حقتعالی میفرماید تَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِكُمْ مَا لَيْسَ فِي
قُلُوبِكُمْ و از حضرت رسول روایت شده که عَلَامَةُ النِّفَاقِ ثَلَاثٌ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا أُؤْتُمِنَ خَانَ وَإِذَا تَحَدَّثَ كَذَبَ و در روایتی
إِذَا خَاصَمَ فَجَرَ و [illegible] خَصَمَ [illegible] و [illegible] أَعُوذُ بِكَ مِنَ النِّفَاقِ وَسُوءِ الْأَخْلَاقِ و حضرت باری تعالی در [illegible] اهل نفاق فرموده إِنَّ
الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ [illegible] چهل و چهارم مقت و مراد از مقت دشمن داشتن و خصومت نمودن
با مردم بغیر جهت و عداوت کردن است بغیر سبب چهل و پنجم مزاح و مراد از آن بر اقوال و افعال مضحکه قیام نمودن است و مزاح کننده در نظر مردم
وقعی نماند و چنانکه در کلام کبار آمده که الْمِزَاحُ بَاكُورَةُ الْغِيبَةِ كَمَا بَاكُورَةُ الْحَطَبِ و [illegible] باشد از آن زیان دینی و دنیوی از مال و جاه و غیر آن [illegible]
[illegible] و حضرت رسول در مذمت مزاح فرموده که الْمِزَاحُ أَسْنَدُ لَاحٍ الشَّيْطَانِ چهل و ششم [illegible] مراد از آن سخن چینی است که سخن این بدان
رسانیدن [illegible] کند و [illegible] است [illegible] و این صفت رذیله [illegible] نیز گویند و در کلام مجید آمده هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ مَنَّاعٍ
لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ و از حضرت رسول اکرم روایت شده لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ نَمَّامٌ یعنی داخل نمیشود در بهشت سخن چین و نیز از آنحضرت مرویست
أَلَا أُنَبِّئُكُمْ مَنْ شِرَارُكُمْ [illegible] چهل و هشتم [illegible] و مراد از آن [illegible] کردن است در امور و در آن اندیشه نکردن است
از خلق و خالق و [illegible] است از [illegible] چهل و نهم [illegible] از [illegible] اصل و بی [illegible] است [illegible] خندیدن و [illegible] خود [illegible]
یاس و مراد از آن نومید شدن از رحمت [illegible] و [illegible] از [illegible] و از [illegible] است [illegible] و تعالی [illegible]
بود [illegible] ظاهری [illegible] و [illegible] مرکب [illegible] مصور [illegible] و دیگر [illegible] و [illegible]
ربانی و [illegible] است [illegible] و [illegible] حضور ربوبیت وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ ذکر [illegible]
[illegible] و [illegible] آل و [illegible] مصور [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف الضاد

(۳۳۲) بیفزوده‌اند و بعضی از کتب خود و مولانا قاضی نورالله شوشتری بیان کرده‌اند و سید حیدر آملی که شیخ محمد بن ابی الجمهور احسائی
و بعضی از رسایل ملا رجب خود جناب سید الاجل علامه صاحب الکشف الحقیقی تعریف نموده و جناب سید الحق یگانه عصر خود بوده و در علوم ظاهری و باطنی
تالیفات مفیده نموده و در کتاب جامع الاسرار که یکی از کتب نفیسه است فرموده که در روایت صحیحه از هر یک از ائمه اطهار رسیده که فرموده‌اند
إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَفِي رِوَايَةٍ
قَالَ إِنَّ أَمْرَنَا سِرٌّ مَسْتُورٌ وَسِرٌّ فِي سِرٍّ وَسِرٌّ لَا يُعْطِيهِ إِلَّا سِرٌّ وَسِرٌّ عَلَى سِرٍّ مُقَنَّعٌ بِسِرٍّ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ إِنَّ
أَمْرَنَا سِرٌّ مَسْتُورٌ وَسِرٌّ مُقَنَّعٌ بِالْإِيمَانِ مَنْ هَتَكَهُ أَذَلَّهُ اللَّهُ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قَالَ لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَلَكَفَرَ وَلَقَدْ آخَى رَسُولُ
اللَّهِ بَيْنَهُمَا فَمَا ظَنُّكَ بِسَائِرِ الْخَلْقِ إِنَّ عِلْمَ الْكُلِّ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ
اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ قَالَ وَإِنَّمَا صَارَ سَلْمَانُ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ فَلِذَلِكَ يَكْثُرُ الْعُلَمَاءُ وَإِلَى هَذَا كُلِّهِ أَشَارَ الْإِمَامُ
زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِبَيَانِ مَخْزُونِهِ إِلَيْهِ فَقَالَ الْمَعْنَى بَيْتٌ إِنَّ لَأَكْتُمُ مِنْ عِلْمِي جَوَاهِرَهُ كَيْلَا يُرَى الْحَقُّ ذُو جَهْلٍ فَيُفْتِنَا
وَلَقَدْ تَعَلَّمَ فِي هَذَا أَبُو الْحَسَنِ مَعَ الْحُسَيْنِ وَوَعَى فِيهِ الْحَسَنَا وَرُبَّ جَوْهَرِ عِلْمٍ لَوْ أَبُوحُ بِهِ لَقِيلَ لِي أَنْتَ مِمَّنْ يَعْبُدُ
الْوَثَنَا وَلَاسْتَحَلَّ رِجَالٌ مُسْلِمُونَ دَمِي يَرَوْنَ أَقْبَحَ مَا يَأْتُونَهُ حَسَنَا وَذَوِي أَمْثَالِ هَذَا الْعِلْمِ
بِحَيْثُ يَكَادُ يَخْرُجُ عَنِ الْحَصْرِ بعد از آن فرموده که مومن محض باید که صوفی خفی باشد چه مومن محض آنست که حامل اسرار باشد
و علوم غیر صوفیه که از جمله اسرار نیست بلکه علوم شرعیه ظاهریه است که اظهار آن واجبست بر روس منابر و صدور محافل و بر گاه علوم اهل بیت
همین علوم شرعیه بوده و خود محتاج بر وصیت بکتمان و باینغایت در نهایت شدت و با اینکه اگر علوم ایشان را بر همین علوم متصور دانیم عارف
بلاغات و مراتب ایشان نخواهیم بود چه علم شریعت بالنسبه بعلم طریقت قشر است بلب و طریقت بالنسبه بحقیقت چنین است پس کجا قشر را بلب
ب عقلی ما صدق فرموده که تصوف عبارتست از تخلق باخلاق الله قولا و فعلا و حالا و کدام کمال اعظم از این باشد که متخلق باخلاق الهی
باشد چنانچه امر فرموده تخلقوا باخلاق الله و الحقیقه نیست رسالت انبیا و رسل و تعیین اولیا و اوصیا مگر از جهت امر بتحصیل این رتبه چنانچه محقق
بر صاحب ان فطانت گواهی میدهد بریاضات و مجاهدات ایشان و ترک نمودن ایشان جمیع لذات دنیویه را و خود را و رجوع نمودن ایشان بفنا
و دیگر گفته چنانکه تو استکشاف دری از اسم صوفی جمعی میباشند که غایت استکشاف از اسم شیعه و منسوب بسازند شیعه را بگفتن و زندگی
بشناسند اینکه شیعه عبارتست از طایفه که مخصوص باشند بعلوم از اهل بیت رسول و تبعیت میکنند ایشان را ظاهرا و باطنا و ایشان میباشند صاحب
مقامات و درجات عالیه هر آینه استکشاف و انکاری از طایفه نخواهند داشت و شیعه هم که مشغول ریاضت و مجاهدت نشده باشد باو
سزاوار نیست که مذمت و انکار نماید شیعه را که مشغول ریاضت و تزکیه نفس باشد و خود را باوصاف مذکوره متصف و متخلق ساخته باشد چه اهل
الله و احوال ایشان اعظم و اعلی میباشد از آنچه ایشان بر آن میباشند و اگر مذمت نمایند صوفی حقیقی را بواسطه گروهی دیگر که خود را تشبه بایشان
نموده‌اند و شرکت نمی‌دارند و فی الحقیقه از این طایفه نیستند چه این طایفه آنانند که بالتشبیه حقیقی کمال متابعت با قوال و احوال و افعال اهل بیت
داشته باشند و کسی که باین اوصاف نباشد فی الحقیقه خارجست از ایشان مذمت نمودن طایفه بجهت افعال ناستوده غیر ایشان ظلم است و نزد
ب خرد پسندیده نباشد چنانچه جماعتی متصنعه که [illegible] شده‌اند و صوفی حقیقی از ایشان نیستند مثل غلات اسمعیلیه و زیدیه و کیسانیه و غیر
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مشتق است از صفوت الآل یعنی برگزیده و منتخب و چون بعد از مرتبهٔ نبوت و ولایت مطلقه که وصی نبی است بنفوذ او و اهل بیت او اند لهذا
ایشان را صوفی گفته اند چه که هر چیز برسد مرتبهٔ اولی و اوسط اعلی بذره از ابیاء و اوصیاء اعلی نوع انسانند و خسرو صوفیه اوسط و خلاصهٔ
برگزیده باشند و چون این نسبت بصفوت الخلق بود صوفی شد و چون لفظ کثیر الاستعمال بود و در زبانها ثقیل میشود پس صاد را که نام او بود بجای
فا که عین بود گذاشتند و صاد را حذف کردند و بجای آن صوفی شد و بعضی گویند که صوفی مشتق است از صفا که مقدم است و چون
از کدورات نفسانی رسته و بصفای قلب پیوسته اند لهذا باین اسم موسوم شده اند و جمعی گفته اند که از زمان حضرت آدم تا عصر خاتم انبیا
اهل اسلام افاضل خود را بنام علی حده مسمی نمیکردند سوای صحابه زیرا که هیچ فضیلتی زیاده از شرف صحبت حضرت رسالت نمیدانستند و چون
از صحابه کسی نماند جماعتی که بخدمت صحابه رسول رسیده بودند و از ایشان اخبار و احادیث و آداب شنیده بودند ایشان را تابعین گفتند
و اهل عصر دویم را تبع تابعین نام کردند تا اهل عصری که از حضرت رسول بسیار دور شدند خاصان امت اگر بغایت متقی و پرهیزکار بودند
و در امور دین اهتمام تمام مینمودند ایشان را زهاد و عباد و اهل خدا گفتند و بسیار گشت مذهبها و اهل ملل ضلالت و غوایت
و ملاحده و زنادقه و غیره اینها و هر یک متقی بودند که در میان ما عباد و زهاد میباشند و اطلاق این اسم را بر خواص خویش مینمودند تا که
اهل حق خاصان خود را که ممتاز بودند بزیادتی زهد و محافظهٔ نفس از متابعت هوا و صرف گردانیدن اوقات خود در طاعات و عبادات
و اذکار و اوراد و خلوت و ریاضت و مجاهده و اجتناب نمودن از اهل دنیا باسم صوفی مخصوص نمودند و این اسم قبل از سنهٔ دویست
هجری بر ایشان اطلاق شده و بروایتی بعد از هجرت بوده اما آنچه از احادیث معلوم میشود آنست که اینطایفه در زمان حضرت رسول و اوصیا
بقول این اسم موسوم بوده اند چنانکه روایت شده در کتاب بشارت المصطفی لشیعة المرتضی مولانا محمد باقر مجلسی در فهرست بحار الانوار خود
نسبت این کتاب بشیخ عماد الدین محمد بن ابو القاسم طبری داده باسناد خود قال رسول الله من سره ان یجلس مع الله فلیجلس
مع اهل التصوف یعنی حضرت رسول فرمود که هر که خوش میاید و مسرور میشود باینکه همنشین الله باشد پس باید که بنشیند با اهل تصوف
بجای من سره من اراده نیز وارد شده و منقول از خبر حدیث قدسی است که باری تعالی فرموده است انا جلیس من ذکرنی
یعنی من همنشین آنکسم که ذکر و یاد من کند و صوفیا اهل ذکرند پس الله جلیس ایشانست مولوی در مثنوی گفته بیت هر که خواهد همنشینی با خدا
گو نشین اندر حضور اولیا و ایضا در آن کتاب و غیره روایت شده قال رسول الله لا تطعنوا علی اهل التصوف الحرف
فان اخلاقهم اخلاق الانبیاء و لباسهم لباس الانبیاء یعنی طعن مزنید بر اهل تصوف خرد پوشان بدرستیکه اخلاق ایشان اخلاق
پیغمبرانست و لباس ایشان لباس پیغمبران و ایضا فرموده است دعوا الدعاء اهل التصوف اصحاب الجوع و العطش فانی
ینظر الله الیهم و یستجیب دعاءهم یعنی میل نمائید و طلب دعا کنید از اهل تصوف و گرسنگان و تشنگان یعنی در ذکر و اذکار پس هر آینه
حق تعالی نظر رحمت میکند بر ایشان و زود اجابت مینماید دعای ایشان را و در کتاب بحر الاخلاق ابن ابی جمهور روایت شده قال امیر المؤمنین
التصوف ادب اخرف تاء و صاد و واو و فاء اما التاء فترک و توبة و تقی و الصاد صفاء و صفا و الواو ولاء و الفاء
[illegible]

(۳۴۵) موافق است با یکی از اولیاء الله المتقون زیرا که صبر و صدق و صفا اخلاق حمیده و اوصاف اولیاست و سایر مراتب از این قرار باید دانست
و اگر در این حدیث فرصتی تأمل کرده شود جمیع آنچه مشایخ صوفیه در بیان منازل سلوک در کتب خود ضبط نموده و مشخص داده اند استنباط توان نمود زیرا که چهار
حرف چهار است از چهار مرتبه سیر و سلوک و اسفار و مقام و در آنکه دوازده وصف در مراتب ابعد حضرت امیر فرموده اشارتیست لطیف و کنایتیست شریف
یعنی صوفی نباشد مگر آنکه شیعه اثنی عشری بوده باشد و از اینست که در میان صوفیه مشهور و در کتب ایشان مسطور است که انتساب هر یک از سلسله صوفیه
بحضرت امیرالمؤمنین است و یکی از اولاد و احفاد آن حضرت نمی میشود و عنقریب بذکر آن میشود و شیخ شهید رحمة الله علیه فرموده الصوفیون هم المشتغلون
بالعبادة والمعرضون عن الدنیا والمقبلون علی الآخرة و بعضی گفته اند صوفی کسی است که در ایام دنیا بدون مشغله دنیوی داخل جماعت
شود و بدون مطالبه نمودن احدی از روی عشق و اوقات نماید و صفای خود را بدون خشونت و دیگری گفته صوفی آنست که ظاهر و باطن او یکجا
باشد و در قلب او غیر خدا چیزی نباشد و فکر او در علوم و همت او در کمال علو باشد و جمعی گفته اند که التصوف صدق التوجه یعنی تصوف
راست است بخداوند و بعضی گفته اند التصوف اکتساب الفضائل و ترک الرذائل و برخی گفته اند که التصوف ترک الفضول و حفظ
الاصول و گفته اند که التصوف صفاء القلب عند ذکر الله و گفته اند التصوف حفظ الاسرار و حب الابرار و مجانبة
الاشرار و دیگری گفته که التصوف رفض الهوی و ملازمة التقوی و دیگری گفته التصوف ترک علی النعم و صبر علی النقم
دیگری بیان نموده التصوف طرح التفرق و الوجود و تعلق القلب بالرب و گفته اند که التصوف فناء الناسوت و بقاء
الملکوت و شیخ جنید بغدادی گفته که صوفی چون زمین باشد که همه پلیدی در وی افکنند و همه نیکوئی از او بیرون آورند و دیگری
دیگر گفته که صوفی کسی است که مخالف نباشد از روی ظاهر شریعت او طالب باشد از روی باطن حقایق حقیقت او نباشد و بشیئی ذخیره نکند
چیزی از برای چیزی و سؤال نکند غیر ضرورت را و صلی الله علی محمد و آله اجمعین در بیان طوایف صوفیه و فرق ایشان
پوشیده نماند که صوفیه میگویند که علمای ظاهر نوشته اند که مذاهب صوفیه بسیار و فرق ایشان بیشمار است بعضی گفته اند که اصل مذهب صوفیه شش
و بعضی چهار و جمعی هفت گفته اند اول حلولیه دوم اتحادیه سیم واصلیه چهارم عشاقیه پنجم تناسخیه ششم وحدتیه
هفتم زراقیه و هر یک را بطریق تفصیل ذکر کرده اند و صوفیه گویند آنچه بعضی در این باب نوشته اند کذب و بهتان و از جمله مفتریات اهل ریاست
و اینکه نوشته اند که فرقه حلولیه و اتحادیه و واصلیه و تناسخیه و امثال ایشان از فرق صوفیه اند غلط محض و محض خطاست چه طایفه صوفیه محمدیه ایشان را
انکار نموده اند و طریق قدح و مذمت آنها را پیموده اند و در کتب خود نقلاً و شرعاً ابطال مذاهب ایشان را ذکر کرده اند چنانکه مولانا محمود شبستری در گلشن
راز که از اکابر صوفیه است در کتاب گلشن راز فرموده نظر کسی که عقل و دانش دارد بسی سرگشتگی در پیش دارد زدو دیدی
عقل فضلی یکی شد فلسفی دیگر حلولی حلول و اتحاد اینجا محالست که در وحدت دوئی عین ضلالست دو چشم فلسفی چون
بود اهول ز وحدت دین حق شد معتزل زنابینائی اندر راه تشبیه زنیک چشمیست ادراکات تنزیه تناسخ زانسبب شد کفر و باطل
که آن از تنگ چشمی گشته حاصل چه آنکه بی نصیب از نور کالست کسی کو در طریق اعتزالست کلامی کاو ندارد ذوق توحید
بتاریکی درست از بهر تقلید رمد دارد دو چشم ما ظاهر که اجسام نبیند جز مظاهر عدم کو را و یابد اندر این باب
چو نسبت خاک را با رب ارباب عدم چیزی که با حق واصل شد وز سیر و سلوکی حاصل آید اگر جانت شود زین معنی آگاه
بگوئی در زمان استغفر الله منزه دانستی از چند و چون تعالی شانه عما یقولون بدانکه صوفی یکی از تلبیس نیست اما باعتبار
ایشان تخلق از خدا و عباد بادان الله مسمی بتسبیح و مجذوب میشود و بدانست که طبقات و درجات بسیار است که بعضی قدر و مراتب بر هفت مرتبه
اول مرتبه کاملان است دوم مرتبه سالکان است سیم مرتبه کاملان است چهارم مرتبه مقیدان کوی طبیعت و پنجم مرتبه

[illegible] چنانکه آیهٔ کریمه شاهد بر این است وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ مَا أَصْحَابُ الْجَنَّةِ وَأَصْحَابُ النَّارِ وَالسَّابِقُونَ
السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ اهل سابقان و مقربان بعد از انبیا و اوصیا اهل سابقان و مقربان ایشان و طایفه اند اول مشایخ صوفیه
که بواسطه کمال مناسبت و صول بمنزله و مقام بر مرتبه کمال که عبارت از فنا حقیقی عین ثابت و احدیت ذات است بر بعض رسیده اند و از آنجا
ذات و احدیت جمیع جهات خلق و بعد از فنا رجوع بخلق کرده اند و بطریق مناسبت ذوق شده اند و بعد از سیر خلق بسوی حق و سیر حق
بخلق باز بمنزل رسیده اند و این طایفه کاملان و مکملان و متصلان ایشان را بین مناسبت خود بعد از استغراق در بحر توحید از تکلم خلق فنا با حق
مخلصی از زوال نیست و مراد آنکه خلق را بطریق نجات دلالت نمایند دوم طایفه که بعد از وصول بمرتبه کمال که عبارت از فنا است در تجلی
ذات و جمیع خلق ایشان شده و در وادی فنا چنان نابود و مفقود شده اند که از ایشان اثری و خبری بناحیه بقا نرسیده و در مرتبه کمال فنا بقا
نخواهد یافت و بعد از کمال وصول بمرتبه ولایت تکمیل دیگران امر نشده اند و از عالم فنا بسرای بقا نیامده اند و این طایفه صحبی اند و بین ایشان
و از برای اظهار فضل و کمال ایشان قرب مردان ایشان پس رعایت ایشان نمایند حضرت سید الشهدا در دعای عرفه میفرماید لَهُ حَتَّى تَجْعَلَنِي
أَنْظُرُ إِلَيْكَ مِنْ مَقْعَدِ الْقُرْبَةِ مطلب از مقعد قربت اظهار حالت ایشان است و اکمال اهل جذب پرتو آفتاب کمال انجانست و سالکان
طریق کمال ایشان بسیار بود و شمندی که متصوف و دیگر مستبدا متصوف انجا عقد که از بعضی نشانی که نشسته اند و بعضی از صفات صوفیه موصوف
گشته اند و مطلع بر حالات حال ایشان گردیده اند و بمراتب ایشان علم جدا رسانیده اند اما بنور تقید بعضی از صفات نفس را نمانده اند
سبب بوصول غایات تابل قرب صوفیه خود را نرسانیده اند اما طایفه ایشان چنانکه در رعایت صفی خلاص و خلافت و میکوشند طاعات
و عبادات خود را از انظار اغیار پوشند چنانکه خاصی از ظهور معصیت و در خدمت ایشان از ظهور طاعت بر حذر باشند و بعضی گفته اند
ملاقیات آن اشخاص بینند که اظهار فضل خبری نمی نمایند و خیال شرعی نمیکنند هر چند بنظر و تصور نمی آیند لیکن هنوز حجاب وجود از نظر ایشان بجا
مرتفع نگشته و از خیال اغیار و فکر خلق نگذشته اند لهذا از مشاهده جمال توحید محجوب گردیده و بمقام اکمال نرسیده اند زیرا که اخفای اعمال و ستر
اعمال از نظر غیر شرط است بر نفی وجود غیر و نفس خود که قاطع معنی توحید است صوفی است که جذبه قدیم و برا بکلی از میان برداشته و حجاب
خلق و انانیت خود را در میان نگذاشته و در اتیان طاعات صدور خیرات خود را و خلق را مشاهده نکند و اخفای اعمال و ستر احوال را بر خود بر
اختیار نماید اگر مصلحت وقت اظهار طاعات باشد اظهار کند و اگر در اخفا باشد مخفی نماید پس مخلصان بحکم تمام لَا يَتَصَوَّفُونَ عَلَى خَطَرٍ
بیان حال حاضر است و مخلصان بفتح لام إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ وصف حال صوفیانست اما طالبان آخرت ایشان چهار فرقه اند اول
زهاد دوم فقرا سیم خدام چهارم عباد اما زهاد طایفه باشند که خود را بمثال جنتی مشاهده کنند و دنیا را بصورت قبیحه مشاهده
بینند لاجرم روی التفات از زینت فانی بگردانند و بجمال معنوی باقی رغبت نموده دایم و قایم دانند و فرق این طایفه از صوفیه آنست که زاهد بحظوظ نفس
از مشاهده جمال سبحانی محجوب شده زیرا که بهشت موجب آیه فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ مقام خاص نفس صوفی مشاهده حق است و بهشت
لم یزل بصدق ای الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا فما حرام علی اهل الله زهد و کون آزاد گشته پس متوجه
اهل اعد گردیده و زاهد آخرت بسیدا فقرا طایفه باشند که اکثر شیء از نشیا و اموال دنیا نباشد و بکلی راه طلب فضل و رضوان الهی ترک نموده
و باعث بر ترک ایشان سه چیز است نخست جاری نفس زیرا که سعی حساب حرام مشاهده اخلاص دوم توقع فضل و ثواب
و مسابقت خواهش که فقرا حق را تنها بیاند سال داخل بهشت شوند سیم غلبه اقبال و محبت احوال برای اکثار طاعات و
حضور قلب آن فرق میان فقرا و صوفیه آنست که فقرا طالب نفس خود و ایشان خواهان حق و قرب و سند برای اجر و مزد بهشت و

حرف الصاد

مرتبه فقر را از خواص مقام فقر و مقام صوفی بعد از سبب آنکه صوفی را عبور بر مقام فقر لازم است و هر مقام که ترقی کند خاصه نزد او فانی
نماید پس فقر را در مقام صوفی وصف بگیرد و آن سلب نسبت جمیع احوال و اعمال و مقامات از نفس و عدم تملک از کونین و ترک جمیع احوال
و مقامات از خود مشاهده کند بلکه خود را نه بیند پس او را نه وجود باشد و نه فنا و نه وصف و نه صفات که وجود و فنا و فقر باشد پس حقیقت فقر
و این باب گفته اند الفقیر لا یحتاج الی الله مراد از فقیر فانی است یعنی الفقیر لا یحتاج الی الله زیرا که فانی من لیس له الوجود است و احتیاج
و لازم وجود است چون وجود فنا شد و لازم آن نماند و آنچه پیش از این گفته شد در معنی فقر آن است که فقر مقام صوفی
از فقیر لیست که فقیر را از خود و خلق محجوب شده و صوفی را اراده محضور نمانده و در صورت فقر و غنا اراده او را در وجود حق محو گشته بلکه او را
اراده نمانده و بی اراده و بی سمع و بی بصر شده است پس اگر صورت فقر و غنا را اختیار نماید با اختیار خود محجوب نباشد زیرا که او را اراده نباشد
این صفت اعلی آن جایست که در نزد نفوس حقیقت و غنا و صفت و غنا و امثال اینها با هم مساوی باشد و این صفت در صوفیاست فرق میان
زهد و فقر آنست که فقر موجود بدون عکس است چنانکه کسی ترک دنیا کند بغرض اثبات با خود رغبت آن در اندرون او باشد و زهد بی فقر ممکن است
چنانکه کسی با وجود اسباب عیش از آن صرف کرد و فقر را صحت و حقیقتی رسم آن عدم اراده است و حقیقت آن بیرون آمدن از احکام و سلب
اختصاص چیزی بخود و رسم فقر صورت نداشت و غنی بدون صرف رغبت باشد از دنیا و اخبار و چون باری تعالی خواهد که بعضی از اولیای خود را در تحت
قباب عزت از نظر خلق پوشیده دارد و کسی ایشان را نشناسد ظاهر ایشان را بلباس فقر و ذلت که صورت رغبت است بپوشاند تا اهل ظاهر
ایشان را از جمله راغبان می‌پندارند و جمال حال ایشان در نظر ایشان مستور ماند و حقیقت فقر و زهد و صفت خاص صوفیان است
که خدمت حقند و طالبان حق را هدایت نمایند و بعد از ادای فرایض سعی و اهتمام در ترقیه خاطر طالبان حق نمایند و اوقات خود را
آن مصروف دارند و برای معاش ایشان جهت کار زهد و باری تعالی بحضرت او در حق حبیب و علیه السلام خطاب فرموده که فقرا
و اثبت طالبا فکن لله فقیرا و طالبان حق را هم خدمت دنیا و طالبان مولا را بر نوافل طاعات مقدم دانند و در تحصیل معاش ایشان مشغول
نمایند تا اجتهاد جماعتی اند که پیوسته عبادات و فنون نوافل را مواظبت لازم نمایند از جهت نیل ثواب اخروی و در تکثیر عبادات مقدمات
مساعی جمیله بظهور آرند و این صفت صوفیه موجود است لیکن از ثواب عمل مقرر و از نوافل خلق مبرا است ایشان حق را برای حق عبادت کنند حق
جل و علا مستحق بندگی دانند پس معلوم شد که دو صنف و طایفه یکی جماعتی اند که بعد از وصول و فنا باری تعالی ایشان را برای ارشاد خلق بمنزله
خود است و دیگر جماعتی اند که بعد از وصول و فنا ایشان را بخلق رجوع نیست و امور بهدایت خلق نشده اند فرقه اول مشایخ اند و فرقه دوم
عبادان و سالکان شش طایفه اند و فرقه از ایشان سالکان طریق حق و طالبان جمال مطلق یکی متصوفه و دیگر حاسبه اند و چهار طایفه
دیگر سالکان راه آخرت و طالبان جنت اند که ایشان زهاد و فقرا و عباد اند و هر یک از این اصناف جماعتی اند غیر از متصوفه و حاسبه
یکی محبت حق و دیگر حب مطلق در بیان احوال محبت مخفی نماند که محبت حق تصوفیه جماعت مخصوص اند که ایشان مطلع بر نهایات احوال صوفیه شده اند
و بدان مشتاق باشند و بسبب تجلی صفات فنا فی از طبع بمقصد و مقصود و معشوق و عشق و محبت مطلق تصوفیه جماعت اند که خود را بکسوت ایشان صوفیه
و بخلعه از خلعه و اعمال و افعال و احوال صوفیه عامل و باطل باشند و بقدر طاعت از کردن برداشته خلع العذار در مرتع اباحت بچرند و مکر و حیله
با خلق و شریعت و اعمال طریقت بجهت عوام است که نظر ایشان بر ظواهر ایشان است و احوال خواص و اهل حقیقت از آن عالی تر است که رسوم ظاهر
و فقر بدان تعلق دارد [illegible] طریقت مشغول میباشند و ایشان را طایفه صاحبه خوانند و محبت حق بجهت بدان و اصل جماعتی اند از اهل ملوک که
ایشان بجهت قطع منازل نفوس اقدام نیافته و از تابش حرارت طلب وجود شان در خلق و اضطراب آمده و پیش از ظهور تاثیر صبح کشف
است و در مقام فنا گاه گاهی ترقی از بوارق کشف در نظر شهود ایشان لامع و ساطع گردد و نفحه از نفحات قبول از هب قدس بشام دل ایشان بوزد

گلشن چهاردهم

چنانکه طلبات نفوس ایشان در طلسمات نفسانی بحق منطوی گردد و جبوب آن نفوس باطن ایشان را از تبع آتش طلب حق شوق وجدی و آرامی بخشد
باره چون بحق منقطع گردد و آن نفوس ساکن شود و ظهور صفات نفوس و حرارت طلب معاودت کند و سالک خواهد که بکلی از جوهر صفات خود
منقطع و منخلع گردد و خرق بحت فنا شود و از نقب وجود یکبارگی برهد چون کمال مستور مقام او گشت گاه گاه بدو نازل گردد و باطن او مستغرق
انعام باشد و از نقب تنبه حق بجذبه جمع کرده ماند اما تنبه بطلب بجذبه باطن و اصل جاهلی اند که دعوی استغراق کنند و حرکات و سکنات خود را بخود
انعام نکنند و گویند حرکات مثل آن است که مردن بحرکت حرکت کنند تنبه غرض ایشان از جنس تنبه عذر معاصی و مناهی خود و خواهد آن
باریتعالی و دفع ملامت از خود است بخلاف رازان که گویند اما تنبه حق بطلب جاهلی اند که بتکبر و تحزب خود از نفس خلق گویند و اگر کسی
ایشان را بتحزب سوم و عادات اطلاق رقیق و آداب مخالفات شد و سرمایه ایشان فراغ خاطر و عیب قلب بود و بسبب بطریقه باطنی
از ایشان صورت بندد و آثار نواقل و طاعات از ایشان بیاید و جز بر ادای فرایض مواظبت نکنند و بجمع اسباب دنیوی موسوم سازند طلب
خاطر قانع باشند ایشان را قلندریه گویند و از جمله صدر ریا بلا تشبیه مشابهت دارند و فرق میان ایشان و ملامتیه آنست که ملامتی بجمع نوافل
و فرایض تمسک جوید و لیکن از نظر خلق پوشیده دارد اما قلندریه از حد فرایض گذرند و باظهار و اخفای اعمال از نظر خلق تبعید شوند اما باید که
جایز از نام قلندری موسوم بقلندر اسلام از گردن برداشته و در دایره مناهی و ملاهی قدمی بیرون گذاشته این اسم بر ایشان جاری است که
ایشان را خوانند اولی چه اهل بود اما تنبه بطلب بلا تشبیه جاهلی اند از راه که دعوی اخلاص کنند و در فسق و فجور سعی بلیغ نمایند و در اقتدا
مناهی و ملاهی اهتمام تمام دارند و گویند که مراد ما از این معاصی طاعت حق است و اتقا نظر مرد و حقتعالی از طاعت و معصیت حق بی زیادت
و معصیت اقدام از خلق نشاید اما تنبه بحق بزیاد جاهلی اند که بسبب رغبت ایشان بکلی از دنیا معروف نشده و خواهند که بکلی از دنیا
رغبت کرده اند بنا را ترک خوانند اما تنبه بطلب بزیاد جاهلی اند که از برای قبول عامه ترک رغبت دنیا کنند و طریق زهد و ورع پیش گیرند و هر چه
از اسباب دنیوی که ایشان بیاورند بدیده که مدار بسبب جاه و جلب اعتبار کنند و شاید که بر بعضی از ایشان مستند گردد و بدرجه
ایشان رسیده اعراض کرده اند و حال آنکه ترک مال از جهت جاه کرده اند ترکوا الدنیا لذنیا و ممکن است که حال ایشان بر خود شان پوشیده
شود و گمان برند که دنیا را اعراض دارند و نمیدانند که عالم و دنیا معنوی اند است و اینطایفه را مرائیه خوانند اما تنبه حق بصفت طایفه که
ظاهر ایشان برسم فقر مرتسم و باطنشان بخواهان فقر شد و لیکن بتوریل غنا و ثروت دارند و تکلف بر فقر میفرمایند اما تنبه حق بصفت جاهلی
که ظاهر ایشان برسوم فقر مرتسم و باطنشان غیر مایل و مراد ایشان از سر فقر برای قبول خلق و صیت ایشان در بلاد است ایشان را
مراییه خوانند اما تنبه حق بنام جاهلی اند که جهود اسمی و اسمی و اسمی در خدمت سالکان و طالبان نمایند و خواهند که خدمتی از ایشان بدون
نیابت غرض دنیوی صادر شود و در مقام تحصیل اخلاص باشند و چون بسر زحمت رسیده اند لهذا کاهی بسبب توقع محبت شاهد دنیا
و غیر محل استحقاق صادر گردد اما نیاز اعتقاد در خود اند اما تنبه بطلب کداء طایفه اند که ایشان را در خدمت قصد ثواب اخروی ساخت لکن حد فقرا
و ام ضایع دنیوی خود کرده اند و تا بلغت استحقاق قوت و اوقاف و غیره نمایند که خدمت را از حصول اخلاص و مقامات خود خود نرسد ترک
خدمت نمایند ایشان سیر از حاجت مرتبه و اما تنبه حق بطلب جاهلی اند که اوقات خود بمشغول عبادت کرده اند و کاهی بسبب تقاضای صحبت
و عدم کمال آنکه بعضی از ایشان در طاعات عبادت تکاسل و کاهلی روی بر مشقت و تعب نموده و طاعت و عبادت را بر ایشان
گوید اما تنبه بطلب جاهلی اند که طاعات و عبادات بر طاعت و عبادت قبول عامه و کرده کردن بسلک سلوک ایشان خود را
بیاند اگر کسی از طاعت خود واقف شد بعبادت مشغول گردد اما تنبه حق بطلب جاهلی اند که در دین تعبد بدعت معلوم شد و در طریقه
و تشبه بحق ایشان که مقصود ایشان بر کلیه و اند و تصرف حاصل نمیشود و کرامات و ... و ... و ... و ... و ... و ...

تنگرد و بدلیل آنکه مثلاً شیعه اثنی عشری یکفرقه اند هر چند در مسائل فروعی در میان اختلاف فراوان است و همچنین باتباعی فرموده لا تفرقوا
تبعاً لحقیقة من رسله زیرا که میان انبیاء و رسل در مسائل اصول اختلافی نیست بلکه در مسائل فروعی اختلاف بسیار و از این
وحدت فرق باعتبار اتفاق در مسائل اصولیست و صوفیه در اصول جمله و مسائل مختلف بآن متفق اند و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

در بیان احتیاج شیخ و مرشد در تربیت انسان و سلوک راه و تحقیق بعضی مطالب که مناسب آنست پوشیده نماند

که جناب شیخ ماتقدس سره میفرماید که کشف حقیقت عرفان اغلب سالکین مسلک اصفیا بتصحیح نموده اند که در سلوک راه دین و وصول بعالم یقین
مرید محتاج است براه شناسی که صاحب ولایت و صاحب تصرف باشد که در کشف حجب و در آید و شیخ مرید را تربیت نماید تا بکمال رسد چنانچه
حضرت موسی با کمال استعداد و تربیت و درجه رسالت و اولوالعزمی در بدایت حال مدت ده سال ملازمت حضرت شعیب را میبایست
استخفاف کلام حق باید **نظم** شبان وادی من کی رسد بمرد که چند سال بجان خدمت شعیب کند و بعد از آن که بدولت کلیم الهی
و سعادت وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا رسیده بود و مقتدای رواز و اسباط بنی اسرائیل را یافته و جملگی توریت را
از لطف حضرت نقل کرده خود را بسمان تعلم علم لدنی رسانید خدا تقدس امجد میباشد و کما قال هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ
رُشْدًا و اگر معلم او را دون تحمل الفا لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا می نمید پس بدیده اعتبار و این بیت مطرح نمود **نظم** قطع این جسد بی
بهری حضرت بکن ضمانت بهر نفس از خطر کرمی قال النبی الشیخ فی قومه کالنبی فی امته فی صحیفة السجادیه وَوَفِّقْنِي لِطَاعَةِ مَنْ
سَدَّدْتَ وَمُتَابَعَةِ مَنْ أَرْشَدْتَ محققان گفته اند مفتون و مغرور کسی است که گمان کند که با دیگر وصال رسید بدلیل و بدون قطع
آن خود اگرچه در بدایت حال بکسی حاجت نیست وَذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ این تخمی است که در زمین دلها خرد بسیاری نظر عنایت
حق بخشد و لیکن هر کجا آن تخم پدید آید در پرورش آن نیابت مرشد که نایب اوست حاجت افتد و در کافی روایت شده از سید و صاحب
اِنَّ النَّاسَ لَوْ اَقْبَلُوا اِلَى اللّٰهِ اِلَى مَنْ يُرْشِدُهُمْ اِلَى عَالِمٍ عَلَى هُدًى مِنَ اللّٰهِ لَمَا اَغْنَاهُمُ اللّٰهُ بِمَا عَلِمَ عَنْ عِلْمِ غَيْرِهِ وَجَاهِلٌ مُتَعَلِّمٌ
لِلْعِلْمِ لَا عِلْمَ لَهُ اَحْوَجُ بِاَعْنَاءِ الدُّنْيَا وَفَتْحِ غَيْرِهِ وَمُتَعَلِّمٌ مِنْ عَالِمٍ عَلَى سَبِيلِ هُدًى مِنَ اللّٰهِ وَنَجَاةٍ و جناب فاضل مقدس
ربانی مولانا محمد صالح مازندرانی در شرح این حدیث فرموده است که فقره اخیره دلالت بر اینکه ناچار است مردم را از استاد و مرشد
عالمی تا اینکه حاصل شود بسبب او نجات انسان از ظلمتهای طبایع شریره چنانچه حاصل میشود از برای کسیکه سلوک نماید طریق عقل زیرا که نشاء
عدد و او را بسبب کرفتن و آن دیگر را که عالم بحدود او باشد و در میان اهل سلوک خلافست در اینکه آیا مضطر است سالک بشیخ عارف
یا نه کشف یشان واجب میدانند وجود او را و منفی میشود احتیاج از کلام حضرت با این حدیث متمسک شده اند آن اشخاصی که وجود شیخ را
ضرور میدانند و تایید مدعا و قول ایشان را اینکه سلوک مرید با شیخ عارف باسرار قرب نبوی هدایت بدون او اقرب بضلالت از اینجاست که جناب
امیر فرموده فمن یعش بغیر علم یعش بجهالة و انتهی حرفه مراد که احتیاج مرید سالک و طالب طریق بسوی شیخ کامل و مرشد واصل از وجوه بسیار
و از آنجمله دو وجه اعتبار میشود وجه اول آنکه راه خاص را بکلیه صورت بی دلیل و راه شناس نتوان رفت اینکه رو بدو اینراه هم دیده راه
دارد و هم قوت قدم و هم راه ظاهر است و هم مسافت معین تا که راه حقیقت است سالک جذبی و سیر راه اول نظر دارد و نه قدم و اینکه ابتدا
همه را از روی ظلمت و جهل و راه روند تا که بسیر و سلوک و خود هم بسانی و شنا فی نیز راه نزد باز بنده کانبات قدوه تحن کفتند ما کُنْتَ تَدْرِي مَا
الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا بایان چنین بی پایان نقص شد که بی دلیل و بی کشش
نظم بی سبب مرد و در خرابات بیند کنه زنی وجه دوم آنکه چنانکه در راه صورت قطع طریق بسیار است بیرفیق نتوان
رفت که الرفیق ثم الطریق مدلف در حقیقت بی شارف و رفیق بسوی نزد لقاء الحبیب حبیب الله و ابدا من و القاطع الطریق

مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ [illegible] و هوا و شیاطین جن و انس جهود را از تاسدی دلیل و بدرد صاحب [illegible]
نتوان رفت بکوی عشق منبی و فیل او قدم که گم شد اگر در بیشه و بیری نرسید و بدیهی است که در این راه زلات و شبهات
بسیار و عقبات گوناگون و خطرات بیرون و قطرون بیشمار است تا که تنهائی روی بر او نهاده و در چندین در طریق [illegible]
و دین و ایمان بباد داده اند و بسیاری [illegible] [illegible] همگی [illegible] شده گان [illegible]
را مشروع کرده اند و هر یک دادی آنچنی و شبهتی افتاده اند و اگر صاحب سعادت بوده اند در سلک [illegible] در آمده اند و در حالت صاحب [illegible]
کرده اند و بسر منزل [illegible] رسیده اند و جملگی شبهات و خطرات را باز دیده اند که [illegible] [illegible]
من [illegible] منزل [illegible] بخود بر دم راه **قطع** [illegible] سلیمان کرده و [illegible]
از آنست شیخ زاده [illegible] و [illegible] طلب صدق [illegible]
سالک چون [illegible] و عبارات لطیفه [illegible] شوق در باطن او پیدا آید و [illegible]
و نسوده است [illegible] تَذَكَّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ بیت ذکر آرد [illegible]
پنجم آنکه در این راه [illegible] و [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] غالب شود [illegible]
را [illegible] و [illegible] طبیب [illegible] حاجت افتد که [illegible] [illegible]
و آفات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[

[illegible]

[illegible]

ویس قرنی و او از امیرالمؤمنین علی و نیز گفته اند که ابوعلی رفیق بخدمت امام موسی الکاظم رسیده و از آنحضرت خرقه پوشیده است و ابوبکر
دلف شیخ ابوعبدالله محمد بن خفیف خرقه نموده و از شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی و نسبت شیخ جنید بقبل مذکور شده و طریق ثانی در نسبت خرقه ذکر
محمود دهی الصابونی گفته است شیخ صدرالدین ابوالحسن محمد بن عمر بن علی بن محمد حموی جوینی که پوشانید مرا خرقه شیخ کاد الدین ابوالحسن
عمر بن علی بن شیخ الشیوخ ابوعبدالله بن حموی و او رسیده بود بصحبت شیخ ابوالفضل محمد ارموی و او بصحبت شیخ عبدالله بن محمد بن جنید بغدادی
معروف بکرکان و او بصحبت ابوعمرو محمد بن ابراهیم زجاجی نیشابوری و او بصحبت شیخ جنید بغدادی طریق ثالث گفته اند که شیخ بابای شاب الدین
عمر فرموده که خرقه پوشانید مرا شیخ الاسلام ابونجیب ضیاءالدین عبدالقاهر بن عبدالله سهروردی و همچنین گفته که پوشانیده مرا خرقه شیخ
من شیخ الاسلام مرشد جیاءالدین عمر بن محمد المعروف بحموی و پوشانیده و نداد مرا شیخ پدر من محمد بن حموی و او از شیخ احمد اسود دینوری
و او از شاد دینوری و او از شیخ جنید بغدادی و شیخ ثانی علی فرج زنگانی و او از شیخ ابوالعباس نهاوندی و او از شیخ ابوعبدالله خفیف
و او از شیخ جنید بغدادی و نسبت شیخ جنید بغدادی قبل مذکور شد طریقه دیگر سید محمد بخش فرموده که دیده بسنوکه متصل بخرقه
شیخ محمد بن طلحه شامی که او شیخ بوده در شام و حلب و بغداد و سایر بلاد و صورت آن بخواجه نیست نگفته بود و شیخ محمد که استماع من
دیست مرا توفیق کرامت تعالی از شیخ خود و قبلی و قدوتی و سبب تجلی و آن کمشده کردن من و خاص کردانند من از صفات بشریه
طی سازند من باشعاع نور بر یعنی عالم ارواح و معطر و معطف در علم و زن بعضی محاسن قبله بلا و اجداد الاصفی صفی الدین تاج
الاسلام ابوالحسن علی بن امویه و او مستوی نور از شیخ صلاح رجب الدین خزلی و او شیخ شهاب الدین سهروردی و از شیخ سیف الدین
جبائی و او از شیخ عفیف الدین علی و او از شیخ دواسون مصری و او از شیخ از موازاه و سید الامام امام علی بن محمد النقی الهادی
از پدرش الامام امام محمد بن علی تقی الجواد و او از پدرش الامام امام علی بن موسی الرضا و او از پدرش الامام امام موسی
ابن جعفر الکاظم علیه و او از پدرش الامام امام جعفر الصادق و او از پدرش الامام امام محمد الباقر و او از پدرش الامام امام علی زین العابدین و او از پدرش الامام امام
ابا عبدالله الحسین الشهید و او از پدرش امام امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و او از پدرش امام امام محمد المصطفی و او از جبرائیل و جبرائیل از حق تعالی و شانه
و امام المتقین و او رسید او تلقین از آخرین و از پیغمبر و از حسین محمد مصطفی و او از جبرائیل و جبرائیل از حق تعالی و شانه
بن سبب [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

و از شیخ نورالدین عبدالرحمن القرشی و او از مشایخ خود ظهیرالدین عیسی بن ابی آذری و او از عبدالسلام الفهدی و او از شیخ
ابوالفتح واسطی و او از سید احمد رفاعی و او از شیخ نورالدین عبدالرحمن قریشی و او از شیخ یوسف کوردانی و او از مشایخ خود شیخ یوسف
و شیخ حسن سمیری و شیخ ظهیرالدین عیسی و شیخ احمد جامی نامقی و شیخ ابوطاهر المهدی بن ابی سعید ابی الخیر و شیخ ابوحفص سلیم و شیخ عبدالله
نشاوری و شیخ محمد مرتعش و شیخ جنید بغدادی و شیخ سری سقطی و شیخ معروف کرخی و شیخ نجم الدین محمود اصفهانی بوده و او شنیده از شیخ عبدالله بن
و او از شیخ نجیب الدین ریحان شیرازی و شنیده او از شیخ ظهیرالدین و شیخ عزالدین ابراهیم و شیخ جامی شمس الدین محمد بن ابی النجم
و شیخ نجیب الدین از شیخ شهاب الدین عمر سهروردی و شیخ عبدالقادر گیلانی و او از شیخ ابوسعید مخزومی و او از شیخ ابوالحسن هکاری
و او از شیخ ابوالفتح هروسی و او از شیخ ابوالفضل عبدالواحد و او از شیخ ابوبکر شبلی و او از شیخ جنید بغدادی و شیخ شهاب الدین
استماع نموده از شیخ ابونجیب ضیاءالدین عبدالقاهر سهروردی و او از مشایخ عبدالقاهر شیخ احمد غزالی و او از شیخ ابوبکر عبدالله
نساج الطوسی و او از شیخ ابوالقاسم گورکانی و او از شیخ ابوعثمان مغربی و او از شیخ ابوعلی کاتب و او از شیخ ابوعلی رودباری و او از شیخ
جنید بغدادی و شیخ عبدالقاهر غیر استماع نموده از قاضی وجیه الدین عمر سهروردی و او از مشایخ قاضی وجیه الدین شیخ ابی فرج
زنجانی و او از شیخ ابوالعباس نهاوندی و او از شیخ محمد رویم و او از شیخ جنید بغدادی سلسله دیگر شیخ ایرانی باستماع از
از شیخ زین الدین علی ابوبکر خوافی و از جمله مشایخ شیخ زین الدین شیخ محمد بنارکانی است و شیخ احمد جامی و شیخ شهاب الدین سهیل و شیخ
قطب الدین محمود و شیخ شمس الدین محمد مطهر و شیخ محمد و شیخ احمد نامقی و ایضاً شیخ زین الدین خوافی از شیخ صدرالدین قزوینی و او از شیخ
علی بناوجی و او از شیخ علاءالدوله سمنانی بواسطه مرید او شیخ عبدالله فرجانی و شیخ قطب عالم اتراری و شیخ ابوبکر تایبادی و شیخ
حافظ وردینی و شیخ محمود حافظ و شیخ علاءالدوله باستماع او از شیخ عبدالرحمن اسفراینی و او از مریدان شیخ عبدالرحمن شیخ جرجانی
رومی و شیخ صدرالدین ابوالبرکات شیرازی و بروایتی سید عبدالله گرکانی سلسله دیگر شیخ صفی الدین اردبیلی و او از شیخ
تاج الدین زاهد گیلانی و او از شیخ جمال الدین تبریزی و او از شیخ شهاب الدین اهری و او از شیخ ابوالغنایم رکن الدین سجاسی و او از شیخ
قطب الدین ابوبکر اهری و او از شیخ نجیب الدین سهروردی و او از شیخ قاضی وجیه الدین عمر البکری و او از شیخ جنید بغدادی
سلسله نوربخشیه شیخ محمد بن علی اللاهیجی و او از سید محمد نوربخش قهستانی و او از خواجه اسحق ختلانی و او از سید علی همدانی و او از شیخ محمود
مزدقانی و او از شیخ علاءالدوله سمنانی و او از شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی و او از شیخ احمد ذاکر جوزقانی و او از شیخ رضی
الدین لالا غزنوی و او از شیخ ابوالدین کبدی و او از مریدان شیخ کمال الدین جندی و شیخ سیف الدین باخرزی و شیخ عبدالله
حموی و شیخ بهاءالدین ولد و شیخ مجدالدین بغدادی و شیخ فریدالدین عطار نیشابوری و شیخ نجم الدین رازی از مریدان شیخ
مجدالدین بغدادی و شیخ عزیزالدین نسفی از مریدان شیخ سعدالدین حموی است سلسله چشتیه اند محمد کازرونی را فرستاد او را دید
و او از آقا محمد هاشم شیرازی و او از سید قطب الدین تبریزی و او از شیخ علی نقی فارسی و او از شیخ نجیب الدین الرضا و او از شیخ محمد علی
خراسانی و او از شیخ حاتم و او از شیخ درویش محمد مذهب کار و او از شیخ تاج الدین حسین و او از شیخ علاءالدین نیشابوری و او از شیخ
حاجی محمد زنگی و او از شیخ شاه سفرانی و او از شیخ عبدالله بن بنش آبادی الشهیدی و او از خواجه اسحق ختلانی سلسله چشتیه
امیر خسرو دهلوی و نجم الدین حسن علاء سجزی و مرید شاه نظام الدین اولیا بوده و او از فریدالدین شکرگنج و او از خواجه قطب الدین
بختیار کاکی و او از خواجه معین الدین حسن سجزی و او از خواجه عثمان هارونی و او از حاجی شریف زندنی و او از قطب الدین مودود چشتی
و او از خواجه یوسف سمان چشتی و او از خواجه محمد بن احمد چشتی و او از خواجه احمد چشتی و او از شیخ ابواسحق شامی و او از علاءالدین علی و

سلسله دیگر

سلسله دیگر

سلسله نوربخشیه

سلسله چشتیه

گلشن چهاردهم

از شیخ حبیره بصری و او از حذیفه مرعشی و او از سلطان ابراهیم ادهم و او از امام همام محمد الباقر و سلسله مولویه شیخ حسام الدین چلبی
و شیخ صلاح الدین زرکوب و شیخ بهاء الدین ولد و هر سه مرید مولانا جلال الدین رومی بوده اند و او از شمس الدین تبریزی و او از بابا کمال الدین
جندی و او از شیخ نجم الدین کبری سلسله نقشبندیه بطریقی که مولانا جامی در کتاب نفحات نوشته بر این منوال است مولانا عبدالله
جامی او از خواجه عبیدالله احرار و او از خواجه محمد الدین کاشغری و او از نظام الدین خاموش و او از خواجه علاء الدین غجدوانی و او از
خواجه بهاء الدین نقشبند بخاری و او از سید امیر کلال و او از خواجه محمد بابا سماسی و او از خواجه علی رامیتنی و او از خواجه عارف ابو یعقوب
و او از خواجه عبدالخالق غجدوانی و او از خواجه ابو یعقوب یوسف همدانی و او از حضرت غزالی الطوسی و بعضی گویند که بعضی از نقشبندیه داخل
سلسله نقشبندیه ابی بکر بن ابی قحافه خلیفه اول میرسند و دلیل ایشان مستور است در موضع خود که گفته شود سلسله طیفوریه سلسله ابو یزید
بسطامی است و مشهور است که اخذ طریقه از امام همام جعفر الصادق بعد از آن که خدمت صد و سیزده شیخ رسیده و حضرت صادق
صد و چهاردهم بوده و مدت شش سال زیاده بر این کشانده که مقامی آنحضرت نموده و بعد از آن حضرت اذن هدایت فرموده و ابو یزید
بوطن مراجعت کرده و چند سال در بسطام بوده و جمع کثیر را هدایت نموده و هم در بسطام رحلت بروی واصل شده سلسله اویسیه
شیخ زین الدین ابوبکر خوافی و او از شیخ جمال الدین عبدالحمید بسطامی و او از علی بسطامی و او از عبدالله بسطامی و او از ابو الصدیق ابوبکر
بن داود و او از امیر نظام الدین محمود و او از نجم الدین اصغر و او از جلال الدین مسعود و او از مجد الدین شاه بخش و او از جمال
الدین علی و او از زین الدین و او از عبدالعزیز و او از جمال عبدالحمید و او از شیخ کبیر اردستانی و او از حسن درخی و او از ابی بکر اصبهانی
و او از ابراهیم کشان و او از محمد موسی و او از ابو یزید بسطامی و او از امام همام جعفر الصادق و بطریق دیگر شیخ ابو اسحق و او از
شیخ علی علوی و او از شیخ یوسف بناء و او از شیخ ابو العباس موسوس و او از شیخ محمد اسمعیل مغربی و او از شیخ ابو بکر وراق و او از شیخ
ابو عبدالله ترمذی و او از شاه شجاع کرمانی و او از شیخ ابو عبید بصری و او از شیخ عبدالله بصری و او از شیخ عبدالله تستری و او از ابو عبدالله
و او از فضل و او از احمد و او از یحیی و او از ابو الحسین نوری و او از بندار منصور و او از حمار و او از احمد و او از حاصم و او از ابو تراب
و او از عبدالله حداد و او از احمد خضرویه و او از یحیی حاذ رازی و او از حاتم اصم و او از شیخ سلیمان دارانی و او از شیخ بسطامی و او از شیخ
شقیق و او از حارث محاسبی و او از بشر حافی و او از سری سقطی و او از معروف کرخی و او از فضل عیاض و او از داود طائی و او از ابو سلیمان
از ابراهیم ادهم و او از حسن بصری و او از امام همام امیر المؤمنین سلسله کمیلیه شیخ اسمعیل قصری از شیخ اسمعیل کمیل و او از شیخ
خادم قصری و او از شیخ ابو العباس بن ادریس و او از شیخ ابو القاسم رمضان و او از شیخ ابو عبدالله بن عثمان و او از شیخ ابو یعقوب
سوسی و او از شیخ عبدالواحد بن زید و او از کمیل بن زیاد نخعی و او از امیر المؤمنین علی سلسله دیگر پیر جمال الدین صفوی و او از
و او از پیر مرتضی دستانی و او از پیر امام الدین نامی و او از شیخ علاء الدوله زرنی و او از شیخ زین الدین نامی و او از شیخ
پدر خود شیخ عبدالسلام کاسوسی و او از مریدان شیخ عبدالله و بابا عارف نهاری و شیخ محمد اصفهانی و شیخ عبدالسلام
از شیخ فخر الدین عراقی و او از بهاء الدین زکریای ملتانی و او از شیخ شهاب الدین سهروردی سلسله دیگر شیخ ابو محمد
بن محمود یزدی و او از شیخ محمود شیروانی و او از شیخ احمد سوسی و او از شیخ شهاب الدین سهروردی سلسله دیگر شیخ صدر
الدین قونوی و او از شیخ محی الدین عربی و او از شیخ ابو محمد یونس قصار نیشابوری و او از شیخ عبدالقادر جیلانی و او از شیخ ابو سعید مخزومی
و او از شیخ ابو الحسن قرشی و او از شیخ ابو الفرج طرسوسی و او از شیخ ابو الفضل عبدالواحد تمیمی و او از شیخ ابو الحسن المشهد بن سعید
و او از ابو بکر شبلی و او از شیخ جنید بغدادی سلسله دیگر مشهور به پیر خانه شیخ محمد بن عبدالله بن حسن بن محمد بن حنفیه

[illegible] ابو عبد الله انصاری و او از شیخ ابو الحسن خرقانی و او از ابو العباس قصاب آملی و او از شیخ محمد بن عبد الله نصری و او از شیخ ابو
محمد جریری و او از شیخ جنید بغدادی سلسله دیگر شیخ ناصر الدین بن محمد کوفی و او از [illegible] عبد الرحمن قیسری و او از شیخ
[illegible] و از شیخ ابو القاسم نصرآبادی و او از شیخ ابو بکر شبلی و او از شیخ جنید بغدادی سلسله دیگر شیخ روزبهان بقلی
و او از شیخ محمد بن خلیفه بغدادی و او از شیخ ابو بکر محمد خطیب و او از شیخ ابو نصر محمد خطیب و او از شیخ ابو القاسم خطیب و او از شیخ ابو سعید
قاری و او از حسین اکار شیرازی و او از شیخ ابو عبد الله منازل و او از شیخ ابو محمد دوم و او از شیخ جنید بغدادی سلسله دیگر
بابا حافظ مشهور [illegible] پوشش و او از سید محمد ماهروی و او از سید زین العابدین [illegible] و او از شیخ [illegible] سهروردی و او از شیخ ابراهیم خفافی
و او از ابو سعید سمنانی و او از سلطان ابراهیم ادهم و او از امام محمد الباقر و طریق دیگر [illegible] و سید محمد ماهروی از سید
احمد ترمذی و او از حاجی نظام الدین فارسی و او از حاجی محمد بغدادی و او از شیخ محمود حدیدی و او از سید نصیر الدین طوسی و او از حاجی
عمران طابثی و او از حاجی منصور طوسی و او از سید حسام الدین دوباری و او از حاجی خلیل دربابادی و او از شیخ عبد الغفور بخاری و او از
شیخ ابراهیم قشری و او از جلال الدین شهیدی و او از شیخ ابراهیم خفافی و او از ابو سعید سمنانی و او از سلطان ابراهیم ادهم و او
از امام محمد الباقر و طریق دیگر [illegible] و مجد الدین حکیم سنائی غزنوی و نجیب الدین سهروردی [illegible] و از شیخ [illegible]
[illegible] سلسله دیگر [illegible] و از شیخ علی قاری و او از [illegible] و از شیخ علی [illegible] و او از شیخ علی [illegible]
و او از ابو [illegible] بغدادی و او از ابو [illegible] و او از علی [illegible] و او از شیخ علی [illegible] و او از جنید بغدادی [illegible]
و او از حاجی [illegible] و از امام موسی بن جعفر [illegible] سلسله دیگر قطب الدین حیدر بن جلال الدین [illegible]
و او از حاجی نظام الدین فارسی و او از شیخ حاجی محمد بغدادی و او از شیخ حاجی محمود حدیدی و او از شیخ حسین ترمذی و او از شیخ حاجی محمود
فارسی و او از سید نصیر الدین طوسی و او از حاجی عمران طابثی و او از حاجی منصور طوسی و او از سید حسام الدین دوباری و او از سید
جلال الدین شهیدی و او از شیخ ابراهیم خفافی و او از سلطان ابراهیم ادهم و او از امام محمد الباقر سلسله قادریه [illegible]
شیخ [illegible] قادر جیلانی و طریقه [illegible] و از شیخ ابو سعید مخزومی و او از ابو اسحق علی قاری و او از شیخ ابو الفرح طرسوسی و او
از ابو الفضل عبد الواحد تمیمی و او از شیخ ابو بکر شبلی و او از جنید بغدادی است و نسب حسینی حسنی است و طریقه او در عراق و فارس معمول است
[illegible] در سایر بلاد اسلام معمول است سلسله [illegible] اکثر سلاطین ایران و بعضی از اهالی بلاد هندوستان در دین زمان بدان طریقه
عمل میساختند [illegible] مدت سی و شش سال در اکثر بلاد اسلام گردیده و بخدمت اولیاء دین و عرفا صاحب یقین و علما [illegible] و هر سید
[illegible] مدت که سیاحت مینمودم [illegible] در هر طریقه با اشخاصی که گمان نیک و حسن ظن میبردم صحبت
و خدمت ایشان را بر خود لازم میشمردم [illegible] مشرف شدم و [illegible] و ارادت آن بزرگوار
[illegible] ملازمت سلطان العارفین برهان المحققین العارف الربانی [illegible] کوزلوی همدانی الملقب [illegible] و بعلی شاه طیب [illegible]
[illegible] و از این [illegible] قدسی اساس [illegible] فیض [illegible] الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] علی [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

چاره دیگر این ما هر رازی تو بین — بی رفیق ما ز بیش مستکین — عقل اول را نه دو دیده بیش — فضل کل مستسقی خوشگار بین

اصل هر نسل که جان آدم است — جان آن آدم که جان عالم است — عالم و آدم چنین بود او — هر دو عالم خوشه چین جود او

آنزمان تشریف نبوت شد نمود — کو نشان از هستی آدم نبود — گر نه اخلاص او حسد ورزیدی — آدم خاکی کجا آگاه شدی

گر نه در گشتی اخلاص شدی — نوح کی حشر گاه بر جودی زدی — گر نگشتی عصای او دلیل — با تشش نمرود چون شدی خلیل

پرده گر کردی ز خلیل کندی نگاه — کی شدی نور دو هیبت آشکار — کی شدی ذات خدا بینندهٔ — گر دو هیبت می نگشتی آشکار

آینهٔ ذات خدا دانی که کیست — آنکه اوصاف خدا با وی بجیست — رهنمای هر نبی و هر ولی — مظهر ذات خدا یعنی علی

انبیا طفل دبستان دیند — اولیا کلهای بستان دیند — خوشش اخضر پایگاه است او — دست موسی آستین دست او

پادشاه هر است زیب آسمان — پادشاه سرو است زیب بوستان — بر دوان او و آل عبا بر جهان — صد هزاران رحمت جان آفرین

گفت پیغمبر که دانش کن طلب — خواه در چین خواه در شام و حلب — کن طلب از مهد تا وقت لحد — علم را از نو و مردان یاد گیر

علم را از نو و مردان یاد گیر — هر چه جز از قول مردان یاد گیر — مرد کو بود آنکه از دنیا گذشت — آنکه از دنیا و ما فیها گذشت

جز خدا از هر که بینی پاک شد — رخت از خلق سوی لیک شد — آنکه از یاد خدا آتش زدست — اولین دم هستی خود را بشست

آرزوی خویش بر یکسو نهاد — بر بساط لطف [illegible] — این گروه رند را هستند — دیگران مردان بر هستند

پیشه شیران ز جای روبه است — خرمن [illegible] — خود ز جولانگاه خفاش است — منظر حیدر پادشاه است

چونکه [illegible] — [illegible] — چون سخن از حلقهٔ مردان رسید — پس قلم باید بهر دفتر کشید

هر که در راه طریقت ره رود — باید از پیران ره آگاه شود — پس نگارم نسبت این سلسله — از دل شیران بگیرم دوله

گر چه از مردان ایزد نیستم — پیرو پیران ره هستم — تا بود جان پاک اهل دلم — حرز ایشانست در آب و گلم

بر در پیران ایزد بنده ام — من سگ این آستان ژنده ام — گر بخوانند سگ این آستان — پای بگذارم بعزت فرق جان

بنده درگاه سلطان ولی — پاک اهل صفا ثابت علی — چون برخ زهر دو جهان بگذاشتم — این لقب از پیر کامل داشتم

پیر کامل قطب گردون کمال — مظهر حق مهر دریای وصال — در شریعت پیشوای اهل دین — در طریقت مرجع اهل یقین

آنکه از جام وفا مست علی است — در کشف و کار با دست علی است — پیر شد مستعلی شاه ولی — مست شاه فرد مجذوب ازلی

آنکه شاهش را در گیتی نزاد — پیر گردون مثل او نارد بیاد — پیر مجذوب آن امام ثقلین — مظهر نور علی باشد یقین

پیر آن سلطان حسین شاه ولی — مست فیاض جهان نور علی — پیر آن نور علی شاه فرید — مست معصوم علی شاه شهید

پیر وی آمد علی شاه رضا — مصطفی المجتبی المرتضی — پیر وی الصاحب نعمان بود — ماه و مهر مخزن شمس الدین بود

پیر شاه شمس دین محمود بود — کاو ز ساطان بر دیش بود — پیر محمود [illegible] — شاه شمس دین [illegible]

هر محمد نام و هر احمد نژاد — پیر وی سلطان جلال الدین داد — [illegible] — فخر [illegible]

شاه شمس الدین ثانی پیر اوست — منظر عرفان او بر آورده ز پوست — [illegible] — [illegible]

پیر شمس ابن محمد پیر اوست — در طریقت سعادت پیر اوست — پیر شمس دین محمد کاملین — [illegible]

پیر وی کو [illegible] — شه کمال الدین [illegible] — پیر کمال الدین [illegible] — [illegible]

پیر وی برهان جلیل [illegible] — [illegible] — [illegible] — [illegible]

(۳۵۱) از جناب عظمت تند ولی — تا بشش الدین تا شب بخلی — جمله اند از آل شاه مرتضی — شهسوار دشت جان بر حق بین
پیر او پیر اوان بود بناهی — شیخ عبدالله شاه باقی — پیر عبدالله شاه راستین — شیخ صالح بود مرد پاک دین
پیر صالح آنکه خود معدن بخت — آنکه کامل بحال کو بخت — پیر وی باشد شه فرد شهید — نور آن اسرار بر آن بوسعید
پیر شیخ بوسعید آن شاه راد — هست بوسعید ولی پاک زاد — شیخ بوسعید آن نام نیک نام — بود ابوسعود آن با مقام
پیر وی کز وی عجبانی تابه بود — مایه برکات ابوالبرکات بود — پیر ابوالبرکات ابوالفضل کرین — مکنش عبدالله شاه پاک دین
پیر وی شاه احمد غزالیست — آنکه در ملک ولایت والیست — پیر وی بر فسنق معانی تاج فخر — شیخ ابوبکر است خود نساج بود
پیر بوبکر الشبلی نورانی هست — کنیتش بوالقاسم گورکانیست — پیر بوالقاسم بصافی مشربی — بود ابوعمران امام مغربی
پیر بوعمران امام پاکزاد — بوعلی کاتب شه عالی نهاد — کنیت دانی پیر شیخ بوعلی — بوعلی رودباری ولی
آنکه بودش طایر الهام صید — رهنمایش کنیت میدانی جنید — شیخ او سری سقطی شاه راه — شیخ او معروف کرخی بنا
کنیت معروف کرخی رهنما — در طریقت شه علی موسی الرضا — مظهر ذات خداوند علی — نور چشم مرد مردان علی
در کمش باب امر عالم است — سکر او بنقول در عالم کم است — رهنمای اولیا آنحضرتست — پیشوای راه ما آنحضرتست
از پدر او داشت او هر از پدر — متصل تا حضرت خیر البشر — نسبت این سلسله گفتم تمام — تا بماند یادگاری والسلام

صوفی آباد

وصفی الله عنه ذکر صوفی آباد نام چند موضعیست یکی بندریست از بنادر عمان مشاهده شده و دیگر بندریست از بنادر شام و آن را اقلیم
جبل عامله قرب هزار باب خانه دارد است و قرا خوب مضافات دست مردمش بکلی شیعی مذهب و خوش مشرب دیده شده است آبش
خوب و هوایش مرغوب است حکیم فیثاغورث حکیم فلیدس از آنجا خود نموده اند سرحدش بیاد دست مشرقش از ذکر صحرا است و جبالش بحر است

صوفی آباد

ذکر صوفی آباد نام چند قریه است آبادیکی از توابع سمنان دیگر در عراق و دیگر محلی است از آذربایجان جنب علاء الدوله صوفی آباد سمنان مشهور
یزد و نیشابور است ذکر صورت در اسورت نیز دیندوی بندریست بزرگ و شهریست سترک از شهرهای گجرات مدینه ایست بجهت آبادی
الشهر در زمین هموار واقع و اطرافش دهست قرب سی هزار باب خانه دارد است و نواحی دلکشا و آباد مضافات دست مردمش اکثر
سنه و اندک اهل ایمان و دیگر اهل ایمان و دیگر اهل عمران و دیگر اهل صنایع میوه های گرمسیرش فراوان و حبوب و غلاتش از آن بهای خوب
آنجا اند شیراز بعلت بسیار اعلی باقیه میشود خاندان قدیم و دودمان عظیم در آن شهر ساکنند راقم مدت شش ماه در آن دیار ساکن بوده
با مردم آنجا معاشرت نموده و مخلص با اهل دانش اخلاص دارند و طریق ارادت ارباب معرفت میپیمایند ذکر صهله قصبه ایست از قصبات
یمن از توابع تهامه با نعمات فراوان در و اهل آن دیار مکی عرب و زیدی مذهبند ذکر صیدا بندریست از بنادر شام قصبه ایست بجهت نام مشهور
مکی عرب و مختلف المذهب سمک صیدا که مشهور است در آنجا حاصل میشود گلشن پانزدهم در بیان حرف ضاد برای معرفت برای
محققان صاف اعتقاد پوشیده و مخفی نماند که راقم در حرف ضاد مصادر بلاد بحر است موضع ندیده و غیر از سیاحان معرفت نوردان نشنیده
لهذا بنام مرقوم گردانید ذکر ضلع قصبه ایست از قصبات اناطولی هر کنزل شهر ماهیه واقع و اطرافش واسع قرب هزار باب خانه دارد است
و قرا چند مضافات دست آب روان میوه فراوان دارد مردمش ترک زبان حنفی مذهب راقم دو سه روز در آنجا توقف نموده با اهالی
صحبت کرده و بسیار خالی از هوش صحبت نباشند ذکر ضیعه نام قریه ایست چند در عراق عرب و شام و مصر چنان تعریف نموده راقم اکثر آنها
دیده است ذکر ضیاع لفظ ضیاع جمع ضیعه است و ضیعه بمعنی قریه باشد گویا نام ناحیه ایست در عرب قرب ملک بعلبک راقم دیده
گلشن شانزدهم در بیان حرف طاء برای معرفت برای طلا نام و برای ضمیر مهر تنویر اصطلاح معرفت انجام مخفی و ابهام نماند

گلشن پانزدهم در بیان حرف ضاد

گلشن شانزدهم در بیان حرف طاء

حرف طا مؤلف آنچه بلاد و دیار دیده و در شهرها عارف صرف نموده ذکر نماید ذکر طایف بلده ایست از بلاد حجاز و گفته‌اند طایف
طایف
طرازد بحسب آب و هوا از جمیع بلاد حجاز و شرب ممتاز و اکثر نواحی آن کوهستانی و سردسیر است و آب بسیار است المقصد در بیان جایی واقع در طرف
جنوب و شمالش تا الحال کرفته و در طرف دیگر کشش واسع است قریب سه هزار باب خانه دارد و تقریبا چهار پاره قریه مضافات آن است
مردمش اکثر شافعی مذهب و دیگر حنفی اند و جمعی از صحابه رسول خدا و تابعین در آنجا آسوده‌اند و جمعی از ارباب یقین از آنجا نمو نموده
در وجه تسمیه طایف گفته‌اند که چون هوای آن جا گرم و اکثر نواحی آن لم یزرع بود باد صبا بر استدعای حضرت ابراهیم بحکم الهی امر فرمود تا از ملک
شام قطعه برداشته و بدور کعبه معظمه طواف داده در آن مقام گذاشت لهذا آنجا را طایف گفتند ذکر طالقان بکسر طا و لام چند قریه مجتمعه بلاد است
طالقان
و فراسان بعضی از آنها دیده شده است عالی از استیاری نیست ذکر طالش جبل آن طالش است و لاهیجی است مشهور و دیار است نمو
بر نواحی مشهور و دشت و صحرا و جبال پر درخت و مسالک آن بسیار سخت اکثر آن از اقلیم چهارم و قلیلی از آن در اقلیم دوم و دامنه آن از شرب
قزوین از مغرب آذربایجان و مغان و از شمال ولایت شیروان و ایضا مغان و از جنوب گیلان و ولایت مولانی از شمال جنوب واقع شده
در اندیار شهری نیست دار الملک او لنکران است در حرف لام مذکور خواهد شد مردمش اکثر شیعی مذهب و دیگر اهل سنت جوهستند عموما
طالقان
اهل و در علوم نادانی و بی‌بهره‌اند حاصلش برنج و کتان و آب فراوان دارد و حاکمش از قدیم از طرف ملوک آذربایجان و گیلان بود و در اندیار
دولت نادری حکام اندیار بطریق ملوک الطوایف سلوک میکردند اکنون قریب ده سال میشود بدولت روسیه تعلق دارد ذکر طالقان
نام دو موضع است یکی در خراسان و دیگری در قرب قزوین طالقان قزوین مشتمل است بر قراء و قصبات اکثر آن در جبال واقع شده
خوش هوا و مردمش از قدیم شیعه امامیه‌اند جمعی از اکابر دین از آنجا ظهور کرده‌اند احادیث چند در فضیلت طالقان از ائمه طاهرین
صاحب نمایش المؤمنین گفته که در بیان احوال صاحب الزمان از کتاب کشف الغمه منقول است که روی ابن اعثم الکوفی فی کتاب
الفتوح عن امیر المؤمنین انه قال دخلنا الطالقان فاذا قوم تعالی بها کنوزا لیست من ذهب ولا فضة ولکن رجال مؤمنون
عرفوا الحق فعرفهم الله انه الحق و از اکابر اندیار صاحب بن عباد بن عباس طالقانی است که در بزرگی و مجد و
طالقان
دانش بوده و کویا وزارت بحسب فضل و کمال مانند او کمتر ظهور نموده ذکر طارم بعضی او را تارم نویسند و بلده ایست بین زنجان
و از توابع لاراتش تا سارکار و هولیش عارد و بخش ممتاز و مردمش بی‌استثنا بکلی شیعی مذهب و از معارف انسانی دور و از
طارم
مهجور ندیده‌اند و دیگر قصبه ایست از مضافات گیلان خاکش متصل است بولایت زنجان هوای آنجا بسیار خوش و آبش گوارا است
مردمش مذهب امامیه دارند و چند قریه از توابع است ذکر طاق بستان در یک فرسخی و سمت شمال بلده کرمانشاهان و چشمه بزرگ از زیر آن
طاق بستان
روان است و از فراز آن بفرموده شیرین زوجه خسرو پرویز ساخته‌ای از جمله غرایب و از عجایب بیل و نهار است که دیده شده و گفته
کوه را کنده و از کوه ایوانی برآورده و اشکال اسب شبدیز را کنده و صورت خسرو را بر آن سوار نموده و صورت شیرین را با دو دست خسرو
بالای سر شبدیز از کوه برآورده و دیوار بین و یسار صور و حوش و طیور بسیار و اشکال حیوانات و اشجار بری و بحری چنان کنده که گویا
طاق وستان
در شرف حرکت‌اند و جان دارند و عرض طاق تخمینا هفت گز است و ارتفاع آن نیز چنان باشد و طرف جنوب و مغرب و مشرق تا
ساده و آن کوه بکوه بیستون اتصال دارد ذکر طاق گرا بکاف فارسی گویند گرا نام شخصی از اعاظم خسرو بوده و اطراف او را
قریه کرده و قصبه ذاب بنا نموده و آنرا بدیوان او ساخته و از شکوه عظیم بر دامنه خالی از غرابت نیست با وجود آنکه قریب بزرگ
طاق گرا
حال آن گذشته هنوز باقیست ذکر طاق کسری در صفحه ذکر مداین مذکور خواهد شد ذکر طبرستان دیار است بسیار
و ملکی است مستقل مشتمل بر بلاد و قصبات عظیمه و نواحی معموره و دشت مشهور و جبال سخت چنگلهای پر درخت

طبرستان اقلیمی است معروف بوفور عمارت و بسیاری جمعیت و فراوانی نعمت معروف بحکمی از اقلیم رابع و اکثر بلاد وی در میان
[illegible] از مشرق بولایت خراسان و جرجان و از مغرب بدیار گیلان و عراق عجم و از شمال بدریای خضر و از جنوب بملک مغاره
و ایضا عراق گویند زمان سلیمان بن داود طایفه دیوان طبرستان را آباد کردند و بدینجا بخارا دیوسار گویند و بعضی گفته اند که چون
مردم اینجا بسیار شدند از لاجرم بخارا دیوسار است و جمعی گفته اند که اینجا را بنا الولایت اشورش پوشیده بوده و بعد از آن هر صاحب
ایالتی و ولایتی بآن افزوده [illegible] طبرستان [illegible] و بعضی حقیقت اینست که چون در میان اهالی آن دیار حرب و قتال بسیار
[illegible] که جمعی کثیر و جمعی وفیر لیشان بحکم تیر در دست دارند پس از جهت کثرت تیر در آن دیار آن را
تبرستان نام کرده [illegible] و آن شهرهای بسیار است که این [illegible] طبرستان و جرجان و استرآباد و آمل و ساری و [illegible]
[illegible] بعضی جرجان را از بلاد [illegible] طبرستان عبارت از بلاد معروف مازندران دانسته اند و مؤلف
نزهة القلوب چنین گفته اند که طبرستان مشتمل بر سه [illegible] اول جرجان دویم مورد دستان بعضی از دستان گفته اند سیم
بلوک آمل چهارم بلوک [illegible] پنجم [illegible] ششم بلوک استرآباد بعضی [illegible] شاهرود و [illegible]
و [illegible] آباد طبرستان شمرده اند و جمعی از کشور خراسان محسوب کرده اند جبال و تلال آن بیشتر [illegible] و بیابانست اکثر [illegible]
[illegible] بر درخت و نرد مسافران بسیار سخت است و کوه عظیم در وسط مایل بطرف جنوب آن واقع و بعضی از مازندران عقب کوه گرفته اند
و آن کوه را جبل عامه گویند و برخی را اعتقاد آنست که کوه قاف عبارت از آنست و ابتدای آن کوه در خطا است و در فلک سنا روان از [illegible]
سودان در آنجا مسجد بحر قرار است و فنع و دریل آنجاست آن کوه در شاخ میگردد یکی ممتد شده بطرف شمال آمده و از بلاد صعید و مصر گذشته
و از اقلیم دویم و سیم عبور کرده و از وسط اقلیم چهارم بجانب مغرب کشیده بدریای محیط منتهی میشود و دیگری بطرف جنوب ممتد شده از بلاد سودان گذشته
و باقلیم صعید و مصر آمده و در قرب قاهره مایل بسمت مشرق گردیده و بقدر یک منزل حی کرده آنگاه بجانب شمال کشیده در وسط اقلیم چهارم
بسمت مشرق ممتد شده از بلاد و افغان و گرجستان و شیروان و آذربایجان و گیلان گذشته و از طرف شمال همدان عبور کرده
و از جانب جنوب طبرستان مرور نموده و سمت شمال خراسان و زابل و کابل گذر کرده و از طرف جنوب توران و ترکستان گذشته تا منتهی
بلاد کشمیر و تبت [illegible] و از مغرب ختن و ختا و چین عبور نموده و از مشرق هندوستان و بنگاله مرور کرده و بدریای محیط می پیوندد
طول آن کوه [illegible] هزار فرسخ و بعضی هزار و پانصد فرسخ گفته اند و بیان نموده اند که دوازده هزار شهر و قصبه و بلوک در جوانب و [illegible]
قرب مرد [illegible] است چنانکه [illegible] در شنیده و زیاده بر دویست طایفه دیده شد و [illegible]
قدیم الزمان اهل ایران زردشتی بود [illegible] بعد از ظهور حضرت عیسی سلام [illegible] بعضی میگفته اند [illegible] بعد زردشت بسیار زیدی شدند
و جمعی دیگر مذهب امامیه داشتند اکنون عموما شیعی مذهب و [illegible] بود و [illegible] علما [illegible] و خلیفه [illegible] مشهور [illegible]
معلوم [illegible] مذهب دارند و در هر حال از جماعت کفار و بغایت ذلیل و خوار [illegible] طبرستان [illegible]
[illegible] ارباب عرفان [illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

اکثر بادش در موسم تابستان حر و در فصل زمستان چرکن است قرب دوازده سال شد که بشیر دولت بلای زلزله و وبا و عمان آنجا
نازل شده جمعی کثیر را عدم پیش گرفت خصوص در همین سال که سنه هزار و دویست و چهل و هفت هجری است قریب سی هزار کس از دولت
طرستان بمرض طاعون طریق عدم پیمودند ذکر طبس بفتح اول و دوم و سکون سین بلده ایست و طبسین از مضافات خراسان
اقلیم سیم و هوایش گرم و آبش ناگوار و قریب دو سه هزار باب خانه دارد و چند بلوک معمور مضافات است نخلستانش فراوان
و میوه بسیار دارد و مردمش اکثر شیعی مذهب و خلاصش جایز و بسیار و در اول دولت عالی دارند و از فرق و فجور و خرم
جوه اشتهار دارند و مردمش [illegible] مشهور [illegible] واقع [illegible] واسع حاصلش خرما و قماش که [illegible]
وجود [illegible] شده ذکر طخارستان که اعظم خراسان و [illegible] است [illegible] و از مشرق بولایت [illegible]
و از مغرب بملک هزاره و از جنوب بجبال غزنی و کابل و از شمال بملک توران [illegible] چهارم آبش خوب و هوایش [illegible]
اکثر جاهایش بطریق [illegible] مذکور شده و دارالملک [illegible] ذکر طرسوس بلده ایست [illegible]
شام و مضافات جند قنسرین و بلده ایست [illegible] آبش خوشگوار و هوایش [illegible] و اکثر [illegible]
مذهب اگرچه راقم داخل آن بلده نگردیده اما قریب و جوارش رسیده است ذکر طرابزون دولتی است بجهت مغربین از [illegible]
جانیک و از ملک [illegible] طرف شمالش بحر اسود است جنگل فراوان دارد [illegible] مردمش اغلب حنفی
مذهب و خوش مشربند و دیگر نصاری از اقلیم چهارم و [illegible] هوایش [illegible] آبش [illegible]
دارد و راقم مردم طرابزون [illegible] بجهت ایشان رسیده است ذکر طرابلس مغرب شهریست عظیم و بلده ایست [illegible]
تصرف اولاد ملک روم است اغلب [illegible] مذهب و زبان [illegible] راقم [illegible] بجهت ایشان رسیده است ذکر طرابلس
شام مدینه ایست بجهت شام [illegible] در کنار دریا واقع و سمت شرقش کوه [illegible] اتصال دارد قریب [illegible] باب خانه دارد و [illegible]
مضافات دست [illegible] رود بزرگ در آنجا جاری و در جمیع [illegible] آتش [illegible] آبش [illegible]
ابریشم خوب و هوایش [illegible] مردمش [illegible]
ذکر طنجه بر وزن [illegible] از بلاد مغرب و [illegible] مذهب [illegible] راقم [illegible]
بجهت ایشان رسیده خالی از شجاعت و مروت نباشند ذکر [illegible] قرآن مجید چند باب مذکور است [illegible]
عظیم الشان و کوه بلند [illegible] راقم چند یوم در آنجا [illegible]
کرا از حین عنایت و کرم بی نهایت [illegible] خراب نموده که بجز [illegible] آبادی ندارد و قریب سی [illegible] دارد است که بند [illegible]
بعد از مراجعت از طعه کلات و کشتن [illegible] و قنوش از [illegible] تعمیر نموده و بنام خود موسوم ساخت از تعمیر [illegible]
کوهی واقع و سمت مشرق و مغرب [illegible] آبش [illegible] از خرافات [illegible] ایام [illegible] بود و چون حضرت [illegible]
علی الرضا علیه التحیة و الثنا [illegible] قریه [illegible] آبادی [illegible]
آنجا مشهد [illegible] شیخ ابو القاسم [illegible] محمد [illegible]
[illegible]

[illegible] از دو طرف شاهراه گرفته و سه طرفش باز و نسبت بسایر نواحی ری بخوبی آب و هوا موصوف و بکثرت باغات و بساتین معروف و در بین
هوا را اتفاق افتاده و اکثر مشتهیاتش مهیا و آماده است شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی بازوی بر تن کشیده و در وسعت و عظمت
آن کوشیده و گریخان مدبر عمارت آن افزوده و در کثرت و جمعیت آن ساعی بوده و اکنون قریب پنجاه سال میشود که تختگاه ملوک و سلاطین
و مدار است مسکن ارباب دولت و ثروت و مأمن اصحاب حشمت و شوکت و محل ازدحام و جمعیت است قریب دوازده هزار باب
خانه و دویست و دو هزار دکان و صد کاروانسرا و دویست حمام و سی مدرسه [illegible] و بازارها [illegible]
[illegible] مضافات دست مرای اند دولت عمارات [illegible] ساخته اند و بناهای نیکو و باغات چون بهشت طرح انداخته اند و در [illegible]
هوایش عفن و در فصل زمستان [illegible] و دلای چسپرکن است [illegible] این قلعه اند [illegible] که نشین ملوک [illegible] است شمال و مغرب آنجا واقع شده است
و در بارد [illegible] شهر قریب [illegible] و نیم و خندقش عظیم است اکثر میوه‌های سرد سیر [illegible] و سرد و بایل بخوبی [illegible] و جمیع حبوب و فواکه
[illegible] است اقم گوید که در تهران در آنجا بوده و با امرا و ملوک و با اهل سلوک آنجا ملاقات و صحبت نموده و با اشراف اعیان و فحول و ارکان
مجالست و معاشرت کرده و روزگار بسیار با اهالی آنجا برآورده است اگر بر وفق تحقیق و دانش خود احوال ایشان نموده آید هر آینه بخش
و کدورت تغیر روی نماید آری الحق هر که حق گوید عداوت چشد و آنکه در جوید زحمت کشد و اگر بر طبق مشرب اهل دنیا طریق [illegible]
آید [illegible] و هر تیره مرآت قلوب اهل فضل و دانش [illegible] از [illegible] حکیم پرسیدند که نزد حکیم کدام امر صعب‌تر باشد گفت سخنی
که نتوان گفت و نتوان نهفت زیرا که اگر گفته شود رنجش حاصل آید و اگر نهفته گردد ناموس شریعت نقصان یابد [illegible]
و قریب [illegible] خانه [illegible] و دویست خانه حنفی مذهب و صد خانه نصاری و قبیله از فرقه یهود و گبر نیز دارد و چون الشهر [illegible]
فرق [illegible] آمده است اند اسکنه [illegible] و جمل [illegible] و معرفت برکنار [illegible] ذکر علی معانی گفته که آن نام پدر قبیله است از
عرب که سلسله نسب [illegible] بقحطان میرسد و گفته اند که هر کس از قبیله علی بیرون آمده که نظیر خود نداشته [illegible]
راقم گوید عدی بن حاتم که از صحابه رسول بود و شیخ محی الدین که در عرفان او را عدیل نبود از آن قبیله ظهور نموده اند گلشن [illegible] در بیان
حرف ظاء بر نظیر [illegible] و اصحاب تحقیق تحقیق دستور نخواهد بود که راقم در حرف خاء [illegible] مولف [illegible]
نشیده اگر چهار موضع دانست که [illegible] شود ذکر نظیر بلده است دلپذیر از بلاد یمن گویند قصبه است [illegible] و محلی است [illegible]
قوم [illegible] و اکثر زیدی مذهب اند راقم [illegible] و از مردم نظیر شنیده است ذکر نظرآباد قریه است [illegible] در اثنای راه کشمیر و محلی دلپذیر است
نظرآباد [illegible] نظرخان افغان ساخته و عمارات خوب [illegible] جوایش اندک کرد و [illegible] خوب و مردمش افغان و دیگر [illegible]
نظرآباد [illegible] ذکر نظیره بلده است از یمن [illegible] حکم وارد و شهری [illegible] آنجا [illegible] و [illegible]
نظیره [illegible] گویند قصبه خوب و محلی مرغوب است [illegible] و مردمش [illegible] زیدی مذهب اند ذکر نظور قصبه است معمور از قصبات کشور [illegible]
نظور [illegible] کنار رود نیل واقع [illegible] و قریب سه هزار باب خانه [illegible] و قرای معموره مضافات دست [illegible]
[illegible] خوب [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و در آن [illegible] و چند [illegible] ذکر گلشن [illegible] حرف عین [illegible]
[illegible] و [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible] ذکر عاشق آباد [illegible]

و دیگر در ملک هندوستان راقم حروف دیده است که بندجای نویست و ذکر عامر طایفه از طوایف عرب مجنون مشهور از طایفه بنو (۳۵۵)
و همینجا جمعی از اهل کمال از طایفه جور بوده اند ذکر عباس آباد و ماوراء سه موضع است یکی در خراسان و باین مسامی در هندوستان
و انقریه است در بلندی واقع و اطراف واسع قریب پنجاه خانه در او است آبش گرم و هوایش نیکوست مکرر مشاهده شده و دیگر در کرمان قریه
ایست خرم بنیان و دیگر در فارس و دیگر در عراق و دیگر در آذربایجان و نیز عباسیه نام موضعی است در عراق اکنون خاطر نیست که در کجای
عراق واقع شده و حال آنکه دیده و مشاهده شده است ذکر عبدل آباد نام چند قریه است نیک بنیاد یکی در قرب شهر کرمان و یکی
محلیست بسمت توران و دیگر در خراسان و دیگر در عراق ذکر عجلون دهی است شرف مقرون از جنس دارون و از کشور شام
و نواحی چند از مضافات دمشق آب و هوایش بسیار نیکوست از طریق حجاز از آنجا گذشته داخل و قایش گشته ذکر عجم در لغت
عرب ضد عرب است نیز عجم شخصی را گویند که طلاقت لسان و فصاحت بیان نداشته باشد و لکنتی در کلام او باشد از مضمون حدیث و مجمل
حدیث مَنْ اَسْلَمَ فَهُوَ عَرَبِیٌّ وَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرَبِیٌّ معلوم میشود که هر که مسلمان و از اهل ایمان است اگر حبشی است خواه از روم و خواه
از حلب است اگرچه سلمان فارسی و ابو حامد کابلی باشد و کسی که مسلمان و از اهل ایمان نباشد وی عجم است اگرچه ابوجهل و ابولهب
اما در عرف عرب عجم گویند و از آن اهل ایران خواهند مطلق خواه ترک باشد و خواه تاجیک وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی ذکر
عدن بندریست از بنادر یمن بر سر کوه بلندی واقع و سمت شرقی بحر سه طرفش واسع است از عدن بن سنان از نسل حضرت
خلیل الرحمن ساخته و بنام خود موسوم نموده هوایش گرم مروارید خوب از دریای آنجا حاصل میشود است مشهور بدر عدن ذکر
عرستان پوشیده نماند که ملک عرب را جزیرة العرب گویند چه که محدود است از مشرق بدریای یمن و از جنوب بدریای قلزم و از مغرب
بدریای شام و سویس و از شمال بشط فرات و در آن کشور راست ده و یازده روز راه گفته اند صحرا و بیابان او زیاده از رمل و
کوه است و ملک را بدوازده قسم تقسیم کرده اند اول حجاز دوم یمامه سیم تهامه حجاز چهارم تهامه یمن پنجم
عمان ششم شحر هفتم عروض هشتم نجد یمامه نهم هجر دهم حضرموت یازدهم نفس یمن دوازدهم نجد حجاز
و هر یک از آن محتویست بر بلاد قدیمه و نواحی عظیمه و قصبات معموره و قریه های مشهوره و قبایل بسیار و عشایر بیشمار و بعضی از قبیله و
و قبیلی از نسیم و آبش گرم و هوای کشور بلاد آن گرم و بعضی را مشرب خورد سکان اند یا بعضی قوم عرب و اغلب شافعی مذهب و دیگر زیدی
و دیگر خوارج و دیگر حنفی و دیگر حنبلی و دیگر بابی و قلیلی مالکی و بعد از اهل اسلام صاحب ملت دیگر در آنکشور
سکونت ندارند مگر قلیلی در بنادر یمن و حضرموت و عمان که خراج گذار اند و اقوام ملک عرب مدت بسیار بوده و در اعراب عاشر نموده
و با مشایخ و اکابر اندیار طریق مجالست و مصادقت پیموده اگرچه بسبب معمور و مکرر بعضی بلاد و احوال عباد بخاطر نموده شده و بعد از آن
مرقوم شد اما در این مقام بذکر یکنفر از ایشان که از اندیار بوده و مستقد بوده است زیرا که از معلوم نبود و مبادرت نمود ذکر شیخ
عابد بن شیخ وهب آن بزرگوار از اکابر اندیار بوده و در جد و جهد و تحصیل علم بکار بوده و در علوم شریعت و حقیقت و فنون
عقلی و نقلی او را عدیل نبود و کتب بسیار و رسایل بیشمار زیر قلم و دست دیده و بر حقیقت آن رسیده بود و در وی فقیر زمان معرفت
مصیر رسید که سبب انکار منکران صوفیه را چیست و باعث مذمت و قدح جمعیت بر طریقه حقه ست که بر بیان نمایند حالت
کرامت باشد در جواب سخنان چند فرموده که مضمون همه اینست که اهل طریقت منکران بوده و از انکار سالکان مسالک حق نموده
اینکروه منکران خود را عالم میدانند یا متقدم بوده و متقدم کسی را از آن نسبت نمایند و نیز تابع عالم و زاهد لاطائله شود و از این جهت
گرد [illegible] شده بر احوال او [illegible] و مقتدر [illegible] از صنف عقل و قلت علم و کثرت [illegible]

گلشن هیجدهم

(۱۴۵۵) عدم تتبع احادیث حضرت رسول مختار و ائمه اطهار زیرا که انکار نمودن عشیره عالم که خود را عالم فرض کرده و در صحت ما جهل اهل ایمان
یا انکار مسائل اصول و اعتقادات ایشان نموده و یا انکار اعمال فروعیه ایشان را مسلم شده اگر مسائل اصول و اعتقادات بدیهیات
از آن نیست که منکر اصول که بر عدم آن عالم فرضی خلاف قرآن حضرت الهی و جناب رسالت پناهی است از شخص لاعذر شرعی اطلاع نموده
و قابل تأویل هیچ چیز نبوده انتفض داخل در تحت اسم صوفی نخواهد بود زیرا که این لفظ در اسم موضوع است و آنچه در مبدا اشتقاق
و تعریفات از احادیث و اقوال علما قبل این در موضع خود مذکور شده معلوم و معلوم است پس تحقیق در دفع و طعن بخشیده
بود لا تعتقد و لا تعتقد پس عالم فرضی را طعن و قدح جواز بر مضمون حقیقی این اسم خلاف شرع و عقل است و خود باین طعن و قدح او
و اگر آنچه استماع نموده و در نظر او خلاف واقع بوده آن قابل را حدیث شیعی یا سنی یا کلام او قابل تأویل بوده همه چندان تأویل
قادر بوده باشد بر او عالم فرضی سامع لازم است که تأویل نماید موافق قرآن و شارع مذکور برای طرح قابل چنانچه احادیث شیعیان
منقولست که شما اقوال و افعال مسلمین و مومنین را تأویل نمایید تا اگر وارد شده که اعتقاد قسم تأویل کنید و اگر بعضی شمار اهل
نشود سوء ظن و گمان بد در حق آن قابل یا فاعل را اهل نکرده و با بعضی خود را باید که ملامت نمایید لوم و قدح را از منع اتباع بر مسلم و مومن
بجا نکرده اند اگر گویند که لوم و تأویل در محل اشتباه در قول و فعل مسلم و مومن است و اسلام و ایمان آن قابل ظاهر ثابت است پس
لزوم تأویل چه ثابت شد جواب آنکه اگر کسی را قابل جواز آن اشتباه دیگر دلالت اسلام و ایمان او داشته شد هذا لسته و مخالف
تأویل انتفض بسبب معلوم نباشد انتفض را داخل مسلمانان متعدد و در حوزه اهل ایمان آوردن صحیح نیست پس چگونه صحیح شد که او را داخل
صوفیه نمایند و حال آنکه این لفظ و صحیح شد مذهب برای کاملان در ایمان بر حسب انتفض که بدیهی مسلم و در اهل عالم و صوفیه اگر قول
در اصول که محل اشتباه است در کلام شخص غیر عالم دیده در این صورت مراعات مذکوره میشود زیرا عالم فرضی را واجب الاهتمام
زیرا که در این وقت ممکن است که گفته شود که این قول که محل اشتباه است عمدا و قصدی در انتفض جاحدی داخل کلام آن نموده و شد هر چند
قول متداول بسته میان خاص که این اعتقاد بآن صاحب کلام دارد زیرا که معتقدان انتفض اقوال را تأویلات و توجیهات صحیحه
موافق امر شارع میسازند و قبول بودن معتقدان این قول را و منسوب کردن آن را پذیرای تأویل و توجیه صحیح است اگر هر چند اعتقاد
مقصود بوده باشد منسوب باید دارند و در قول میسازند پس اگر انکار فرضی بر رد احادیث سید المرسلین و اخبار ائمه معصومین
میبود داخل اهل امامت و ولایت بسبب جهالت و حماقت و طعن و قدح بر اقوال مستبه قابل تأویل نمی بود پس معلوم شد که آن قابل
و طاعن عالم بوده و چنین میبود و حال آنکه آن عالم فرضی معتقد عالم باشد تا آنکه این ملاحظه کرده و در تحت آیه
کریمه قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا داخل نشود
و بگیرد که بر عالم که از ایشان در میان است اگر کسی عمدا در مرتبه کلام معصومین بوده باشد میداند که قول بیت و کلام
و مشایخ خود را که آن در کلام معصومین حاضر و ممکن از کلام معصوم و تعبیر یا آن معنی را داشته پس هر قسم که کلام معصوم
توجیه و تأویل میسازد و حال آنکه کلام شیعیان را معانی توجیه و تأویل باید یا اگر موضع قدح از کتاب فیض و بعضی مسائل
که ترک منسوب بوده باشد در این صورت عالم فرضی ثبت و اهرمن یا که حق آن مسلم است که استعمال مسائل
فروعی باعث قدح و طعن در عامل آن نمیشود که مسئله خلاف ثابت و محقق مذهب ما میباشد و استعمال و امر تقیه میسازد
نمود و قدح و طعن بر عامل نیست الغیاث و لا تلقی بکسی در مستحق من لا یعرفه بعضی و خاصی شیخی و امر شد مسئله عقاید
که سید مرتضی علم الهدی شاگرد شیخ مفید و استاد شاگرد هر دو فاضل کتابه و در عصر خود بسیار رسانده و در عالی اعلی

بدو بیت مختلف اختلاف نموده اند و حال آنکه یکدیگر را لعن و لعن نکرده اند پس این منکر جاهل که خود را عالم فرض کرده تقصیرش بیشتر از آن
جاهل مقلد است زیرا که آن جاهل گمراه و ضال است و این عالم فرضی ضال و مضل است یا آن منکر جاهل اسکسی بوده و علم ظاهری داشته تتبع
اخبار و احادیث معصومین نموده و حقیقت آنحضرت بر او ظاهر شده اما حب دنیا و جاه بر او غالب بوده و نفس او نفس سرکش بوده و بحسب
ظاهر خود را اهل ریاضت و مجاهده نموده است که دانایان اگر صورت اهل عبادت و ریاضت ادام و بحسب تحصیل دنیا و جاه که مقصود او
گردانده و طریقه درویش اختیار او صیاد و مغبان جاهل ایشان اعرف و اشهر از آنست که انکار آن توانند نمود و سلوک درویش ایشان
از قناعت باقل شیء از لباس و معاش و مسکن و انزوا و کثرت طاعات و عبادات ایشان و اظهار آنست که طریق انکار آن نتوانند نمود
و قبل از ظهور و غلبه مذهب اثنی عشری بعضی از علمای سوء عامه آنحضرت را منسوب برفض و تشیع مینمودند و دست جفا و ایذا بر ایشان
میگشودند تا اینکه در نظر عوام از اناس از عامه آنحضرت بی اعتبار شدند و بمرتبه در معرض اذیت و آزار بودند چنانکه بر مستبصرین احوال آنحضرت
مخفی نیست تا اینکه آنحضرت اظهار تشیع و اظهار تسنن و اظهار تقیه نمودند تا آنکه اهل عامه گمان بردند که ایشان از عامه اند چنانکه از کلام بعضی از
مشایخ صوفیه ظاهر میشود که در کتب خود مدح علمای ثلاثه بطریق جمهور متکلمین نموده اند و بدین اظهار تکلم و اظهای مذهب تقیه فی الجمله
شر ایشان محفوظ مانده تا آنکه از زمان حضرت سید المرسلین و زمان ائمه معصومین مدت مدید و عهد بعید گذشته و نفوس مردم بر محبت
دنیا و زخارف آن میل گشته طریق اغنیا و روش اصحاب در نظر اهل دنیا و عبید بطون بی وقری اعتبار گردیده و از علما سوء محبت
حب جاه و رفعت و استکثار بدان کفایت نکردند و اظهار مذمت و انکار آنحضرت را نمودند که روش ایشان طریق رهبانیه محمود در اسلام
و قناعت در طعام و معاش و مسکن و ترک زینت در اسلام مرغوب نیست بلکه اظهار زینت و توسعه در لباس و معاش مستحب و مطلوب
شارع است پس مذمت او در نظر عوام و حکام شایع و ظاهر گردانیدند و بدین باعث اعتبار علما سوء و عبید بطون گردیده و اگر ایشان
مذمت دنیا و زخارف آن و مدح ترک دنیا و قناعت و خلت در ریاضت مینمودند این صفات محموده باعث نمیشد مگر در فرقه صوفیه و معتقدان
ایشان پس مردمان میل و رغبت بطرف ایشان میکردند و عبید بطون و فروج از نیل مقصود و مراد خود محروم میشدند و باز از ایشان
کاسد و عقاید مردم نسبت بایشان فاسد میگشت آنحضرت علما سوء که حقیقت صوفیه بر وفق اعتقاد ایشان بر خود شان ثابت است
از برای حصول مطالب نفوس و هوای خود اظهار انکار و مذمت صوفیه نمودند بدتر از آن منکران که بنا و اصل انکار کردند بالجمله
انکار منکران جاهل است و حب دنیا نیز از جهت این انکار اهل یقین و فساد در دین از بعضی علما سوء عامه شده و از علمای شیعه
زمان ائمه طاهرین تا زمانی که اسمی و رسمی داشته باشد انکار آنحضرت نموده بلکه علمای هر زمان معتقد آنحضرت بوده اند و اکثر
ایشان خود را از آنحضرت شمرده اند چنانکه قبل از این در موضع خود ذکر شده مگر آنکه از چند حال نقل مجهول در انکار و مذمت آنحضرت
مشهور است و معروف ترین اینها چهار نقل اول از سید مرتضی ازی مؤلف تبصرة العوام که در میان مردم شایع شده و با آنکه
سید نوشته که صوفیه بعضی فرقه از یکی از آن صحیح و باقی فاسد است نسبت از رساله سید اهل عقل بعید است زیرا که آنحضرت بعضی کانه ذکر
هر یک ابوصف خاص نموده و مجموع را صوفی نامیده و محمد شهرستانی که از اعاظم متکلمین و معتقدین زمان او بوده است در کتاب ملل
و نحل که از مصنفات دست اکثر مذاهب ذکر شده اکثر مذاهب آنحضرت بعضی کانه را که سید صوفی شمرده باسم صوفی مذکور نکرده
پس جایز بود که اهل انکار این رساله را نوشته بسوی سید از برای اعتبار شهرت داده باشند و نیز از ارباب بصیرت معلوم میشود که مصنف
تبصرة العوام مردی جاهل و نادان بوده و شخصی متعصب و بی معرفت کتاب را تالیف نموده که در آن کتاب غیر کذب و بهتان و افترا چیزی
تحریر نشده است حال آنکه آنچه معلوم شده سید مرتضی از فحول علما و اکابر فضلا بوده و همان بهتر که مثل این رساله کذب و افترا نسبت

[illegible] مکرر و تا آنکه ذیل دامن فضل و کمال سید از این مقرریات محفوظ ماند دویم حدیقه الشیعه که منسوب شده است بمولانا احمد اردبیلی عاملی
گفته که مولانا آنکتاب را تالیف نکرده چنانکه جمعی حدیقه را بمولانا محمد باقر خراسانی مؤلف خبره رسانیده عرض نمودند که مولانا
احمد اردبیلی در آنکتاب مذمت صوفیه نموده شما چه میفرمائید در جواب فرمود که فهرست تالیفات مولانا احمد را دیده ام نام کتاب حدیقه
الشیعه در آن نیست و آنکتاب تالیف ملا مظفر الدین اردستانی است و مذمت صوفیه نیز بآن الحاق شده و ملا مظفر اردستانی که مصنف آنکتاب است
نیز انکار صوفیه نموده و نیز ملا شاه محمد شیرازی میگفته که من ملا مظفر اردستانی را دیدم از او پرسیدم که کتاب حدیقه الشیعه را بخود منسوب
کرده و در مذمت صوفیه هیچ نگفته و مؤید این معنی نیز نقل نموده اند که ملا محمود جشنمائی که علامه ربانی بود میفرمود که کتاب حدیقه الشیعه
که در هندوستان نوشته شده بود دیدم در آن هیچ قدح و ذم صوفیه نبود و چون حدیقه الشیعه از مؤلفات مولانا احمد بودن و کتاب [illegible]
سید نامیده مرتضی ثابت نیست لهذا مولانا محمد باقر مجلسی انکار و مذمت صوفیه را از هر دو کتاب نقل نکرده و در کتب خود نیز از آنها
نام چیزی نیاورده با آنکه با چند کتاب غیر مشهور از علما در مذمت صوفیه ذکر نموده و مقوی این است آنچه جناب شیخنا و مرشدنا قدس سره
العزیز در کتاب مرآت الحق فرموده که مولانا احمد اردبیلی در حاشیه مشتمل بر علی در تحقیق و تدقیق است بر اسباب تجرید کلام [illegible]
در مبحث توحید در رد شبهه ابن کمونه یهودی موافقا لحق لکهنوی متمسک بوحدت وجود شده است و امام و بعد او موقوف
باو در نسبت وجود قائل شدن او بوحدت وجود و مذمت کردن صوفیه او صحیح نیست سیم از علامه حلی نقل کرده اند و مولانا محمد امین محسنی
در کتاب عین الحیوة گفته که علامه در کتاب کشف الحق که یکی از تالیفات علامه است در موضعیکه نفی حلول از جناب باری تعالی و تقدس میفرماید
که صوفیه از اهل جماعت و سنت نقل شده اند که حق تعالی در عرفا حلول میکند و باز گفته که ایشان قائلند باینکه عرفا بعد از وصول بحق عبادت
از ایشان ساقط میشود و همینکه گفته که من در روضه امام ابی عبد الله دیدم چند نفر از صوفیه را که نماز شام کردند و یکی از
ایشان نماز نکرد پس پرسیدم از ایشان که انکس چرا نماز نکرد ایشان گفتند که او را احتیاج بنماز نیست زیرا که او واصل بحق
شده از این معلوم میشود که علامه انکار صوفی سنی و حلولی را نموده و حال آنکه سنی و حلولی
هیچکدام صوفی نیستند پس علامه انکار صوفی نموده از این جهت که صوفیه از اهل سنت فرموده ظاهر میشود که او نیز حقیقی قائل باشد و بعضی
از صوفیه [illegible] باشند نیکو دانند و این منافی آنست که در کتب دیگر از علامه ظاهر میشود زیرا که علامه را اعتقاد آنست که صوفیه
جمیعا انتساب طریقت [illegible] بحضرت امیر المؤمنین میرسانند چنانکه در [illegible] یکی از تالیفات اوست [illegible] اثبات امامت و دیگر کتب
او مذکور است مرگاه او را اعتقاد این باشد عالی از آن نیست که انتساب ایشان بحضرت امیر المؤمنین و از آنجناب بدون واسطه بحضرت
رسول [illegible] آن مستغنی میشود یا آنکه بواسطه خلفای ثلاثه بحضرت امیر المؤمنین میرسد پس اگر بدون واسطه میدانند ایشان
نمی خواهند بود زیرا که شیعه عبارتست از جماعتی که حضرت امیر المؤمنین را بلا واسطه نایب و خلیفه حضرت رسول میدانند و حال آنکه
صوفیه چنین اند پس صوفیه از اهل سنت گفتن او صحیح نیست و اگر بواسطه میدانند هیچکدام از ایشان شیعه نخواهند بود زیرا که سنی عبارتست
از جماعتی که حضرت امیر المؤمنین را بلا واسطه خلیفه حضرت رسول میدانند و حال آنکه صوفیه چنین نیستند بلکه شیعه حقیقی واقعی [illegible]
[illegible] خواهند [illegible] کتاب کشف الحق [illegible] کتب دیگر او [illegible] مخالف [illegible] منافی علم و دانش است و دیگر گفته که [illegible]
[illegible] در روضه [illegible] [illegible] او [illegible] شام و عشا کرد [illegible]
[illegible] از احوال [illegible] [illegible] و باشد [illegible] جایز نیست زیرا [illegible]
[illegible] خارج [illegible] کرده و بعد از آن [illegible] شده [illegible] در روضه بوده و نماز نکرد پس اگر

علامه در خارج روضه نماز کرده و آنکس هیچ از او در روضه بوده ممکن است که علامه بعد از نماز آنکس داخل روضه شده باشد پس
حکم قطعی باینکه نماز نکرده خلاف شرع و توهین است زیرا که سوء ظن بمسلمین گناه بزرگ است و معصیت عظیم و در ثبوت اسلام آنکس بیان
بودن او در روضه پس است اگر علامه نماز در روضه کرده و در اول وقت داخل روضه شده و آنکس نیز در اول وقت در روضه
بوده ممکن است که اثنای نماز علامه آنکس هم نماز کرده باشد و علامه بسبب حضور قلب و مشغول بودن او بنماز اطلاع بنماز آنکس هم نیافته
باشد پس در اینصورت حکم قطعی بترک نماز آنکس هم غیر جایز و اگر علامه و آنکس هر دو از اول وقت تا آخر وقت در روضه بوده اند و هر دو
نماز نکرده و آنکس نیز نماز نکرده هر آینه بنا بر قول علامه که علامه را منع از نماز کرده ممکن است که آنکس را نیز همان مانع یا مانعی دیگر نیز بوده
باشد پس حکم قطعی باینکه آنکس تارک صلوة بوده هم غیر جایز و دیگر آنکه میباید که علامه از اول وقت تا آخر پیوسته مترقب احوال
آنکس که ظاهر الاسلام است بوده باشد آن هم غیر جایز زیرا که تفحص از حال مسلمانی با شد از قرآن است و دیگر قبول شهادت رفیقان
آنکس بر او در ترک صلوة و اعتقاد او بسقوط عبادات از او و اصلان او هم غیر جایز زیرا که احتمال میرود که رفیقان آنکس با او عداوتی
داشته باشند و باین احتمال قبول شهادت ایشان بر آنکس غیر جایز است عقلا و شرعا بورود حدیث و عقلا اتفاق اهل خرد است
باین قول کما اذا حصل الاحتمال بطل الاستدلال و اما نقلا بورود حدیث بین بعضهم کما اذا وقع الاشتباه فی الخلاف ذرة الحمد
و دیگر آنکه از علامه دریافت و بغایت بعید است که کلام واهی مرد بیابان کردی که نه حسبا و معلوم و نه با او معرفت و ظاهرا برای اثبات
مطلب خود حجت کند و استشهاد آورد و در کتاب خود ثبت نماید پس باید توجه کرده شود و وقوع منقول از علامه در کتاب کشف الحق تا آنکه
ممکن است اهل انکار صوفیه اینقدر است. در کتاب علامه از برای اعتبار قول باطل خود داخل نموده باشند و بدین سبب ضعفاء العقول را
از راه حق بیرون برند و در سد و انکار اهل اسد در آورند و بکثرت تابعین خود بر اهل حق غالب آیند اگر این توجیه کرده نشود و منقول
از علامه دانند مفاسد دیگر بر این منقول لازم میاید بموجب آنکه مذکور شد از قلت علم و عدم تدین و ارتکاب بچندین امر غیر مشروع برای
علامه ثابت میشود پس لازم است بر هر کس که علامه را عالم و متدین داند این منقول او را که دلالت بر مذمت صوفیه دارد از او نفی نماید
و علامه را منکر صوفیه نداند تا آنکه این مفاسد در حق او ثابت نشود و قبل از این مذکور شد از احادیث و اقوال علما که لفظ صوفی
صوفی وضع و علم شده از برای مؤمنان کامل و ارباب یقین و غایبان فی الله و ایشان کمیند و اند پس هر که مذمت و انکار نماید مقبول
باین اسم را و عالم بوده باشد بلکه این اسم وضع از برای چگونه جماعتی بوده است یا عالم بصفات جماعت موضوع له اسم بوده یا عالم
نبوده پس اگر عالم بوده که موضوع له این اسم اتقیا و اولیا و مؤمنان و کاملانند و مذمت و انکار ایشان نموده هر چند متصف بصفات
بوده باشند این منکر و مذمت کننده بدون تقیه کافر و بیدین از دین اسلام است و اگر گوید که قصد من از صوفی جماعتیند که متصف باین
صفات موضوع له این اسم و لفظ بلکه من صوفی میگویم و مراد من نفاق و ملاحده است این منکر و مذمت کننده هر چند از لفظ صوفی اراده نفاق
و ملاحده نموده باشد بدعت است. و نیز حدیث که در اصول کافی کلینی از حضرت صادق روایت نموده که سؤال نمودند از آنحضرت که اولیای
خدا چیست حضرت فرمود که اولیای خدا آنانند که چون بینند یاد خدا رحمت و چون بینند ایشان را یاد کنند یعنی استعمال لفظ در غیر موضوع له
و اگر عالم بصفات جماعتی که موضوع له این اسم اند بوده و انکار و مذمت متفرقه نموده آنکس از اهل علم و عقل و تدین نخواهد بود و تشبث
بر کلام چنین کس ضلالت و بدعت بود چهارده مولانا محمد باقر مجلسی در کتاب عین الحیوة و رساله اعتقادات و دیگر تصنیفات او
که انکار و مذمت صوفیه نموده و بی تشبیه صوفیه را اهل سنت و جماعت نموده در موضعی از آن کتاب که در بیان مذمت صوفیه است بین
جماعت کنند که صوفیان تا حق جمیع شیعه بیشتر عباد و زهاد بوده اند و ایشان را داخل صوفیه می شمرده اند و بر طریق مستقیم بوده اند و

 و مناجات و عبادت و بندگی خدا را داشته‌اند مانند سلطان العلماء و المحققین و برهان الاصفیاء و الکاملین شیخ صفی الدین و سید
الفاضل ابن طاوس و زبدة التحقیق ابن فهد حلی و شیخ سعادتمند شیخ زین الدین رضوان الله علیهم اجمعین و غیر ایشان که زهد و تقوی
و عبادت بقانون شریعت مقدس نبوی داشته‌اند و بعد از کمال در علوم دین متوجه عبادت و ریاضت و بدایت بوده‌اند و علوم حقه را
میگفته‌اند و بعضی از ایشان نقل نکرده‌اند لهذا حاجی ایشان را داخل فقهاء نکرده و داخل صوفیه ندانسته با آنکه ایشان از آفتاب مشهورتر
بوده‌اند و آثار و اولاد و اجداد و تصانیف ایشان عالم منور گردیده و تا قیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر و باطن معمور است
و در ترویج دین ائمه اثنی عشر سعیها کرده‌اند و جان خود را در راه دین بذل نموده‌اند و بعد از آن بر سر مذمت فقه و مراد از بیان این فقرات
آنست که مولانا محمد باقر نیز معترف است بآنکه صوفیه شیعه بوده‌اند و چه باشند پس مذمت مطلق از او و غیر او جایز نیست و احدی انکار مطلق
نموده زیرا که قبل از ظهور تشیع بعضی از علماء عامه که انکار صوفیه نموده‌اند بسبب ایشان مذمت انکار نموده‌اند و از علمای شیعه کسی که اعتقاد
براو باشد غیر از بیچارگی کس انکار صوفیه نکرده و نه با قید تسنن و نه مطلق اما چند نفر دیگر از علمای شیعه که مولانا محمد باقر نقل انکار ایشان
نموده آن کتب و اسناد و اخبار آن علما غیر ثابت است و در کلام مولانا مناقضات بسیار است و مناقضه حاصل نمیشود مگر از سهو و نسیان متکلم
و عدم اطلاع بما قال و یقول اما مناقضه اول آنکه فرموده است که صوفیه دو بعث کرده‌اند یکی ذکر جلی و دیگر ذکر خفی و حال آنکه در تذکرة الاحوال
شیخ صفی الدین مسطور است که بیان احوال شیخ در مجالس ذکر جلی از وجد و سماع و حالات نیز از مشایخ ماقبل و بعد او و ذکر خفی از ایشان
مشهور نیست از آنکه انکار او توان نمود و ابن فهد حلی در عدة الداعی احادیث در مدح ذکر و اهل آن و امر بدخول حلقه ذکر نموده و ذکر جلی را
قسمی از اقسام ذکر شمرده و ذکر خفی را افضل فرموده پس اگر ذکر خفی و جلی بدعت است شیخ صفی الدین و شیخ ابن فهد از اهل بدعت
خواهند بود و حال آنکه ایشان را مدح نموده و این نقیض قول اوست که ذکر خفی و جلی بدعت است دویم آنکه مولانا محمد تقی والد مولانا که
در تعریف اظهر من الشمس و ابین من الامس است در تصانیف خود مثل مشرع من لا یحضره الفقیه و رساله در جواب رد ملا محمد طاهر
قمی و دیگر کتب او در مدح مشایخ اثبات مشروعیت طریق ایشان نموده و خود داخل حلقه‌های ذکر میشده و حسن بها داشته مولانا محمد باقر
در بعضی از مواضع کتب خود فرموده که پدر من صوفی نبوده و در جائی دیگر بیان نموده که پدرم آخر کار توبه نموده و حال آنکه خود احادیث نقل نموده
که توبه از اهل بدعت قبول نمیشود و در موضع دیگر گفته که پدر من نزد صوفیه تردد مینمود تا آنکه ایشان را هدایت نماید و قبل از این مذکور شد که مولانا
معترف بود که صوفیه خود شیعه بوده‌اند مثل شیخ صفی الدین و ابن فهد و غیره و ایشان را مدح نموده و دیگر در دیباچه کتاب الوفا
صوفیان صفوت نشان را تمجید کرده و امثال اینها مناقضات در کلام مولانا بسیار است و آنچه بعض معاصرین در مذمت و انکار صوفیه
نوشته‌اند در قدح و جرح ایشان بیهوده کرده‌اند اثر ایشان از روی عناد و لجاج و مکابره است و بازار گرمی و کان و کاسد نشدن
متاع ایشانست و بر بعضی ایشان نیز مشتبه شده و از تشکوی عوام خواص نیز در ورطه اشتباه افتاده‌اند و از درگاه حضرت دلیل الخیرات
و از بارگاه جناب ذی المنن مسئول است که جمیع بندگان خویش و خلایق معصیت اندیش را بر راه راست و طریق مستقیم هدایت نماید و جمیع
مسلمین اهل ایمان و صاحب عرفان گرداند و بحکم اجمال ایمان و نهایت ایقان برساند و عالمان دین مبین و عارفان قلب سلیم را
از خطرات نفسانی و وساوس شیطانی در راه دین خود محفوظ دارد بمحمد و آله الاکرمین **نظم** داد سخت است مگر یار شود لطف خدا
ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم صلی الله علی محمد و آله اجمعین ذکر عرب بدانکه عرب در لغت کسی را گویند که فصاحت بیان
و حلاوت لسان و [illegible] در عرب از نسب [illegible] و در اصل [illegible] مشهور [illegible] و در قرآن مجید [illegible] طایفه [illegible]
و [illegible] اولاد [illegible] و در اصل و نسب ایشان اختلاف [illegible]

ارباب انساب در نسب عرب گفته‌اند که بیعرب و عربم و حضرموت فرزندان قحطان مستفق میشود و بقولی یعرب بود واسطه بحضرت اسمعیل
میرسد گویند قحطان بن ابو عامر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است و بعضی گویند طایفه عرب دو قسمند قسمی اولاد قحطان قسمی دیگر
از اولاد عدنان بن ادد بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن نبت بن قیدار بن اسمعیل بن ابراهیم خلیل و طبقات بسیار مشتمل طبقه
شعوب و قبایل و عمایر و بطون و عشایر و افخاذ و اکثر مورخان گفته‌اند که طایفه عرب بر دو صنف منقسم بارده و قحطانی مستعربه طایفه
عاربه از نسل عاد و ثمود و طسم و جدیس و عمالیق و جرهم اند بکلی ایشان از جهان معدوم و نابود شده‌اند و طایفه مستعربه از نسل حضرت
اسمعیل اکنون جمیع افراد عرب بحضرت می‌پیوندند و دیگر مذاهب که قوم عرب بر فرق متفرق بوده‌اند از نسب قدیم نیست و فرق بر عکس این و ایضا
گفته‌اند اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و هشت هجریست خلایق عرب بر سه صنف اول عاربه و ایشان از اولاد قحطان اند چنانکه مذکور
شد دوم کسیکه از اولاد قحطان بعربی آنکه نزد یعرب بن یشجب بن یعرب بن قحطان بوده و از یعرب پسری بوجود آمده و او یشجب نام شد باریه الی یشجب
فرزندی کرامت کرد پدرش او را بسیار موسوم بود که بسیار بسیار بکرد و از دستان بسیار فرزندان بسیار بخشید و ایشان را از اولاد بسیار
ترتیب باقی ماند حمیر و کهلان و مضر و اشعر و غافق حضرت و باب هر یک از فرزندان از قبایل بسیار بیرون و از شمار افزون جمعی
دوم از صنف عرب مستعربه اند و ایشان از اولاد حضرت اسمعیل و اخبار آمده که قبل از بعثت و ظهور سال از هجرت حضرت
اسمعیل در مکه مظهر و مختفی اکثر کوهی از قبیله جرهم طلع کرد و حضرت و اهل ایشان از آنجا خبر داده و بعد از آن بحضرت اسمعیل و اولاد او
واسطه بحضرت میرسد بر نهج یعرب بن ادد بن مقوم بن ناحور بن تیرح بن یعرب بن یشجب بن نابت بن اسمعیل بعضی گویند نسب عدنان بقیدار
می‌پیوندد بنهج یعرب بن ادد بن الیسع بن الهمیسع بن سلامان بن نبت بن قیدار بن اسمعیل و طایفه مستعربه نیز بر پنج طبقه اند
از ایشان عشیره بخدمت شعوب و قبایل که تفصیل آنها در اینمقام تطویل کلام است منقسم بر صنف عرب تحقیق اند بشمار برابر کوه ناخواسته
اصلند و قبیله اصل اول ابراهیم اصل دوم نبوت پس گویند ایشان فرزندان جرهم بن قیدار بن اسمعیل اند و بعضی گویند که ایشان بر قبیله
از عرب بوده اند اما داخل عرب شده اند فتنی نماند که باعث آن و جزیره عرب یقطان برادر قحطان و بقولی قحطان بود بعد از او بر دو قبیله
صاحب ایالتی احداث کرده نام خود موسوم اخت قبیله از آن ایالت عرب بسیار بود و بر دو گروه شد حضرت قحطان
چندان عدت و کثرت ظهور نمود که حساب آنرا بر خدا اند شمرد و قوت و شوکت بحدی رسید که خاقان از جنبه او
طلب کشت و بعد جاه و بعد فضل و کمال ایشان از آن طایفه از آن بیرون رفت و بعد خوبیت و نظام با قوم مسلم شد اکنون
جزیره عرب بلاد مصر و شام و بربر و حبش و عراق عرب و اشهر بلاد گرد و بر مسافر و سوس و در بعضی بلاد هندوستان و غارت
و بنادر هند و فارس [illegible] سکونت دارند [illegible] قوم عرب [illegible]
[illegible] گردد و قاضی غالب بر جور و [illegible] و دندی [illegible] قوم
و الوارند [illegible] و اختلاف [illegible]
[illegible]
[illegible]

که نصب نموده خلق را امر فرمود تا عبادت آنجا آورند هبل از اعاظم اصنام قریش بود و بعد از صدور این حرکت از عمرو بن لحی او شان
حرب شیوع یافت چنانچه قبایل از دور و نزدیک اصنام که در کنار دریا بار موضوع بود طواف مینمودند و می پرستیدند و جماعت انصار در
زمان جاهلیت بپرستش منات اشتغال داشتند و عزی را که از بتان مشهور است در خانه گذاشتند و بنی خزاعه و قریش آنجا را بسان خانه
کعبه حافظ بودند و بر آن طواف مینمودند و جمعی از عظماء قبایل عرب بکرات ملاقات میان بسته عبادت او را وسیله حصول مقاصد خویش
میخواندند این شیوه نامحمود تا زمان ارتفاع لوای ملت بیضا در میان عرب استمرار یافت و بقوت بازوی اسلام و بزور ذوالفقار امیر
رسم بت پرستی از میان عرب برانداخته شد وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ ذکر عراق عرب

عراق

ملکی است معروف و دیاریست موصوف در ممالک الملک مشهور است که عراق بمنزله دل ایران در وسعت و عظمت مشهور جهانست
و مشتمل است بر بلاد عدیده و قصبات عظیمه و نواحی معموره و قصبات مشهوره و مراتع دلکش و مواضع خوش و شکارگاههای تحیر و غزارت
دلپذیر اکثر بلادش از اقلیم سیم و قلیلی از چهارم و محدود است از مغرب بملک عرب و در بعد و از مشرق بدیار خوزستان و کردستان
و از جنوب بدریای عمان و بادیة العرب و از شمال بولایت دینور کبری و جبال کردستان و دیار بکر و صحرا و بیابان او بیشتر رمل و
کوهستانست طولش از کربت الی عبادان صد و بیست فرسخ و عرضش از عقبه حلوان الی قادسیه هشتاد فرسخ هوای اکثر بلادش گرم و بعضی
از آنها ملایم و بلدش خوشگوار و فواکه کرمیرش بسیار و اکثر جویهایش خوب و آن بنا بر بلادش نامرغوب قدیم الزمان دار الملک ساسانیان
بوده و ملوک بابل و همیشه از آنجا ظهور نموده در زمان خلافت عمر بن خطاب در سنه شانزده هجری سعد بن وقاص فتح آنجا را نموده و خلیفه
ولایت را بر اهل اسلام وقف نموده و مساحت آنجا فرمان داد سی و شش هزار جریب هر جریبی از آن شصت در شصت گز برآمد و بر آن
خراجی نهاد بر هر جریب یک کر گندم یا چهار درم و جو کار دو درم و بر نخلستان هشت درم و بر رز یعنی درخت انگور شش درم و بر اهل ذمه
نیز خراج مقرر نمود و مجموع خراج دیوانی آنجا در زمان او صد و بیست هزار هزار مثقال نقره بود و در زمان حجاج ابن یوسف خراج اندیار
بپانصد هزار هزار مثقال نقره رسید و بسبب ظلم او این تفاوت فاحش ظاهر گردید بعد از خلافت خلفاء حکام بنی امیه بر رعیت بسیار بر زیادتی
و تحمیل یافتند و مدت هزار ماه رشته خلافت و حکومت بانقضا انجامید ایالت و ولایت بخلفای بنی عباس رسید و دولت ایشان بپانصد و بیست
و پنجسال و کسری کشید هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان بنی عباس را مستعصم و ساحت آفتاب اقبال چنگیزیه را اندیار چون نور انداخت بعد از انقراض
دولت آن طایفه نوبت ایلکانیان آمده و بعد از چندگاه بر اولیای امیر تیمور مقرر شد آنجا ملوک ترکمان که آنجا را گشودند و مدتها در اندیار حکومت
نمودند چون دولت ایشان در گذشت اولیای شاه اسمعیل صفوی مسلم گشت چندی مرکز عثمانیه در حیطه تصرف در آوردند و سلاطین
صفویه ایشان استرداد کردند تا آنکه در زمان شاه عباس ابن صفی میرزا سلطان مراد خان بن سلطان احمد خان مسخر نمود و از آن تاریخ
تا حال در تصرف اولیای آل عثمانست آنچه گویند در اندیار دیده شده و مدتها در آنجا سکونت نموده و باسکنه آنجا معاشرت و مجالست
کرده و با ایشان آیا و بسیار بسر برده است مردم آنجا متفرق بچند فرقه اند اول شیعه که ایشان سواد اعظمند دویم اهل سنت و
جماعت ایشان بجهت حکومت مقدمند و دیگر فرقه یهود و دیگر نصاری و دیگر گروه یزیدی و قلیلی صابیه چندان ارباب فضل و کمال
و اصحاب رتبه و اهل آنجا نیستند و از اصحاب بیرون است با اشخاصیکه وفات شده از شاه افزون بذکر مکفر از آنها اقدام
مینماید ذکر شیخ محمود بن شیخ محمد شامی [illegible] و [illegible] بود و در فضل و کمال [illegible] آنجا [illegible]
[illegible] فقیر از آن معرفت [illegible] نمود [illegible]

باشد [illegible] در کتاب [illegible] حدیث چند [illegible] شیخ حسن بصری روایت نموده است لیکن بعضی از فاضل [illegible] بوده اند که سید مرتضی
علم الهدی در کتاب [illegible] حسن بصری گفته اند که نام پدر او یسار و گفت او ابو الحسن و نام مادر او خیره کنیز ام سلمه
رضی الله عنها بوده [illegible] حسن بصری بیان [illegible] و گفتی که [illegible] فصاحت و بلاغت بسیار دانشمند بود و جمیع کلام او در [illegible] از کلام امیر المؤمنین بوده [illegible]
مَا أَخَذْنَا لَفْظًا وَمَعْنًى وَذَلِكَ مِنْ كَلَامِ أَبِي الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا لَفْظًا وَاحِدًا یعنی بیشتر از آن
لفظ و معنی یا بحسب معنا دون لفظ از کلام امیر المؤمنین بوده در باب نقل احادیث در نهایت قدرت بوده و در مجلس [illegible]
کتاب امالی از ابو مسعر روایت نموده که مضمونش اینست که ابو مسعر گفت که شنیدم که بحسن رسید که شخصی گمان کرده است که او تنقیص
حضرت امیر المؤمنین میکند پس برخواست حسن از روی غضب در میان اصحاب خود و گفت من میخواهم که در سرای خود بنشینم و بیرون نیایم
و با کسی ملاقات ننمایم تا اجل من برسد زیرا که بمن رسیده است که یکی از شما گمان کرده اید که من تنقیص میکنم کسی را که بهترین [illegible]
بعد از رسول خدا و انیس [illegible] او و جلیس و خوشحال کننده او بوده است در وقت محنت و کشنده پهلوانان بوده است در وقت [illegible]
حقیقی که از [illegible] است مردی که قرآن میخواند [illegible] و علم را بر طرف میکرد و صبر مینمود بر الهامات [illegible] جهاد و در وقت [illegible]
و جلا کرده و عمل بکتاب خدا مینمود و [illegible] بود [illegible] و در رسول خدا بوده و حضرت رسول کثیر از صحابه را در [illegible]
او و [illegible] اسرار خود در پیش او گذاشت و جمع نموده احکام الهی را و رسول خدا از دنیا رحلت [illegible] بود و [illegible]
وزیر کثیر ایشان بود در فهمیدن احکام الهی و اقدام ایشان در اسلام و در احد [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
ایشان در سیرت و صورت و منع نمود خود را از لذات و شهوات نفسانی و عبادت خدا نمود در خلوت [illegible] و [illegible]
از لذات دنیوی و اصل او نیکو بود بخلاف باقی صحابه و در آخر گفت که ای مردمان چگونه گویید در شان [illegible]
نمیدانم کثیر که در حق او سخن بیاندیشید پس باز دارید خود را از آزار او [illegible] و [illegible]
که دلالت تمام دارد که حسن بصری شیعه خالص الولاء حضرت امیر المؤمنین بوده و مجمل حدیث اینست که ابو مسلم گفت که بیرون آمدم [illegible]
و انس بن مالک آمد در خانه ام سلمه رضی الله عنها پس انس [illegible] من [illegible] و سلام کرد بر او و ام سلمه گفت بچه کار
آمدی ای انس گفت بجهت آنکه حدیثی که در شان امیر المؤمنین از حضرت رسول خدا شنیده بامی از تو بشنوم پس ام سلمه گفت که شنیدم
که رسول خدا گفت با امیر المؤمنین یا علی نیست بنده که ملاقات نماید خدا را در روز قیامت با انکار ولایت و خلافت و محبت تو مگر آنکه [illegible]
و چون ملاقات بت پرستی باشد خدا را [illegible] پس شنیدم که حسن گفت اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَشْهَدُ اَنَّ عَلِيًّا مَوْلَايَ وَمَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ
ازین روایت معلوم و از روایت سابق مفهوم میشود که حسن مؤمن مخلص بوده و هرگز تنقیص حضرت امیر را نموده و شیخ [illegible]
در کتاب المناقب روایت حسن بصری ذکر نموده که مضمونش اینست که حضرت رسول فرمود که هرگاه روز قیامت باشد علی بن ابی طالب
می نشیند بر فردوس و آنکوهیست که برآمده است از بهشت و بالای او عرش است و از جانب شرقی او میجوشند چوبهای بهشت [illegible]
که آنحضرت نشسته باشد بر کرسی از نور که پیش او آب بهشت که او را تسنیم گویند [illegible] بهشت کسی مگر آنکه او را برائی باشد [illegible]
بهشت و پس هر که با محبت او است او را داخل بهشت میکند و دشمنان او را داخل دوزخ [illegible] روایت [illegible] حدیث [illegible]
که حسن حضرت امیر را [illegible] و [illegible] انتهی کلامه اکنون اختلاف [illegible] اگر [illegible] و [illegible] حسن [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] و در [illegible] مضمون [illegible]

(۲۲۵) میفرماید قدحیکه در دهان شیخ حسن بصری قدس سره واقع شده ممکن است جواب آن بسه وجه اول آنکه محمول بتقیه باشد که حضرت امام از جهت مستتر
شدن احوال او بر عامه و محفوظ بودن جان و مال و عرض او مدت کرده باشد تا آنکه از شر ایشان محفوظ بوده باشد و اگر قدح ایشان
کسی باعث جرح و طعن و ضعف او باشد پس باید که احدی از رواة موثوق نباشد زیرا که اهل بیت ایشان از قدح و جرح خالی نیستند
دویم آنکه از جهت نگاه داشتن ایشان ضعفای شیعه باشد چنانکه قدح حال یونس بن عبدالرحمن محمول بر این وجه است چه که از حسن بصری
بعضی کلمات عجیبه که فهم کشیده بعد از آن ظاهر بود ظهور مینمود سیم آنکه قدح و ضعف آن مضر شیعه نیست چه از مشایخ مسمع است و شیخ
معروف اول مرید او دهانی بوده مدت که بخدمت علی الرضا رسید و از ولایت نموده خود را از جمله بندگان با اخلاص آنحضرت مقرر کرد
والسلام علی من اتبع الهدی

عراق عجم ذکر عراق عجم کشوریست معروف باعتدال هوا و عذوبت آب موصوف مشتمل بر اسعار بلند
و دیار عظیمه و قصبات بزرگ و آبادانی مترک و مواضع دلکشا و مراتع بهجت فزا و جبال بلند و تلال ارجمند و شکارگاههای خوب و مرغزارهای
مرغوب و چشمهای بسیار و چشمهای مشابه بآل از تسلیم چهارم و سوای اکثر بلاد مش عظیم محدود است از مشرق بولایت مفازه و کرمان
از مغرب بملک کردستان و خوزستان و از شمال بآذربایجان و از جنوب بدیار فارس طولش از سفید رود تا ابی شهرزور صد
پنج فرسخ و عرضش از گیلان تا بخوزستان صد فرسخ جبال و تلال آنکشور از صحرا و بیابان بیشتر است ذکر ره مختصر در آنجا بسکنی دارند عرب
فارسی و بعد ترک و بعد کرد و بعد الوار و ندا غلب و معتقد شیعه امامیه و دیگر علی اللهی و دیگر یهود و دیگر انصاری و قلیلی سنی حنفی اند
و اهل قبیل اسمعیلی و کمتر از ایشان نزد شیعه اند و در کتب تواریخ مسطور است که بعد سلطنت پیشدادیان و کیانیان دولت ساسانیان ملک
در تصرف ملوک عجم بوده مگر در عهد ملوک یکانه که انجا را مستخلص نموده بودند و از اسباب ترک از نژاد فریدون که مدت دوازده سال
در آن ولایت حکومت داشت و دیگر اسکندر رومی آن ملک را گرفته بکف کفایت ملوک اشکانیان گذاشت و در سنه بیست و دو هجری در زمان
خلافت عمر بن خطاب بدست اهل اسلام افتاد و چون در خلافت خلفاء بعرب زوال روی نهاد طایفه بنی بویه آن ملک را تصرف کردند
بعد از انقراض دولت ایشان خلفای بنی عباس در حیطه تصرف در آوردند و در اواسط دولت ایشان ملوک صفاریه انجا را گرفتند و بعضی
بلاد انجا را ملوک طبرستان مستخلص کردند و چون ملوک دیالمه پیدا شدند مدتها در آنکشور حکومت نمودند تا آنکه سلطان محمود غزنوی از ایشان
انتزاع نمود و چند گاه در تصرف غزنویه بود و انگاه سلاطین سلجوقیه آن دیار را ضبط کردند و خوارزمشاهیان از تصرف ایشان بیرون آوردند
و چون دولت چنگیزیه ظهور یافت و شمس ایشان بکثور عدم شتافت و چون دولت مغولان روی بتراجع نهاد ملک بدست آل مظفر افتاد
و امیر تیمور از آن طایفه استرداد نموده مدتهای مدید آن دیار در تصرف آل تیمور بود و بعد از ایشان ملوک ترکمان تصرف نمودند تا آنکه
شاه اسمعیل صفوی ظهور یافت و قزلباش بسیار شاهان صفویه در آن ولایت شاهی کردند و در آخر دولت ایشان جماعت افغان اکثر آن ملک
در حیطه تصرف در آوردند و نادر شاه افشار از آن طایفه باز گرفت بعد از انقراض دولت نادری و ظهور هرج و مرج بسیار کریمخان زند آنجا
مستخلص نمود و مدتها در تصرف اولیای زندیه بود تا آنکه کوکب اقبال ملوک قاجاریه طالع گشت بیت دور مجنون گذشت و نوبت ماست
هر کسی پنج روزه نوبت اوست اکنون تمامت آن ملک در تصرف اولیای دولت قاجاریه است حمدالله مستوفی گفته که حقوق دیوانی
عراق عجم در زمان سلاطین سلجوقیه هزار و پانصد و بیست تومان مغولی بوده و راقم گوید که مکرر در کشور عراق بوده و با اکابر و اعاظم و ملوک و اهل
سلوک آن دیار بسیار صحبت نموده و حق معاشرت و مجالست بزرگان آنکار را بجا آورده و سابق این نیز از فرقه علما و حکما و ملوک و امرا
و عرفا و اهل سلوک بسیار ظهور نموده و از آن جمله لاقات شده بذکر بعضی از ایشان اقدام میکند ذکر فخر العلما مولانا محسن
بن حسن فاضل عصر و عالم دهر بوده در علوم صوری و معنوی بر همگنان تقدم نموده و در مکارم اخلاق و مراسم اتفاق او را